

ژانگپ سورڊلف

به قلم همسرش (کلودياسورڊلوا)

ترجمه: ح. قائمیان



دیجیتال کننده: نینا پویان ۱۸۸۵-۱۹۱۹

« ژاکب سوردلف »

نوشته : کلودیا سوردلوا

ترجمه : ح . قائمیان

انتشارات پاشا

تهران ، ۱۳۵۸

انتشارات یاشار - خیابان انقلاب - فروردین

« ژاکب سوددلف »

کلودیا سوردلوا

مترجم: ح. قائمیان

حق چاپ محفوظ است

۵	در نیژنی نوگورود
۷	قدمهای اولیه يك كارگر انقلابی
۹	مشایعت گورکی
۱۱	در سورموو
۱۶	يك انقلاب پیشه
۲۱	حبس، تبعید، فرار
۲۳	نامه‌های زندان و تبعید
۳۲	با استالین
۳۹	تدارك انقلاب سوسیالیستی
۴۳	اولین رئیس اجرائیه کمیته مرکزی شوراهای روسیه
۵۴	سوردلف و دفاع از کشور
۵۸	مرگ در حین انجام وظیفه

در نیژنی نوگورود*

جایی که ولگا و اگا به هم می‌رسند، روی قسمت مرتفعی از ساحل، شهر کهنه نیژنی نوگورود قرار گرفته است. روزی این شهر یکی از مراکز مهم کشور روسیه بود و برای موسسات تجارتي و صنايع دستی و بازارهای پر ثروتش شهرت بسزایی داشت. بعدها قدری دورتر از این شهر، در جانب دیگر ساحل رود، ناحیه صنعتی سورموو ایجاد شد و نیز رشته مهم خط آهنی که شرق و غرب کشور را به هم می‌پیوست از نیژنی نوگورود عبور می‌کرد. از آن پس منظره این شهر تغییر کرد. نیژنی که شهری تجارتي بود سریعاً به شهر صنعتی تبدیل می‌شد، ولی از تغییرات اساسی بی‌خبر نبود. مثل سابق ثروتمندان بر کلیه شئون حیاتی تسلط داشتند و فقیران و کارگران مانند محکومین به اعمال شاقه به کار خود ادامه می‌دادند. ثروت و فقر، توانگری و تهیدستی، سیری و گرسنگی در جوار یکدیگر وجود داشت. در همین شهر روز چهارم ژوئن ۱۸۸۵ ژاکب میخائیلوویچ سوردلف یکی از مؤسسين حزب بلشویک و بانبان قدرت شوروی، همکار انقلابی لنین و رفیق نامی استالین، متولد شد. دوران کودکی و بلوغ ژاکب در این شهر گذشت و هم در این شهر وجدان انقلابی او تشکیل و فولادش در کوره مبارزات انقلابی آبدیده شد. سوردلف از خانواده‌های کارگر و بی‌چیز بود. پدرش دکه محقر گراورسازی داشت و برای تأمین معاش خانواده خویش مجبور بود با زن خود از صبح تا شام بدون وقفه کار کند، ولی با وجود تنگدستی و سختی معیشت، از تربیت فرزندان خود غافل نبود. ژاکب را به مدرسه فرستادند. ژاکب جوان در مدرسه به علت ذکاوت و هوش سرشارش از همسالان خود متمایز بود. رفقایش او را برای بی‌پروایی، هوش و درستکاریش

بسیار دوست می داشتند. هیچگاه ژاکب از انجام وعده های خود سر باز نمی زد و به رفقای خود خیانت نمی کرد. نفوذ کلام و تأثیر خلل ناپذیری در رفقای خود داشت.

ژاکب به مطالعه شوق وافری داشت. در اوائل امر هر کتاب و نوشته ای که پیدا می کرد می خواند ولی بعد برای مطالعه خود نقشه معینی تنظیم کرد و بیشتر کتابهایی را برای خواندن انتخاب می کرد که بهتر می توانستند در شناسایی محیط به او کمک کنند. ژاکب در مطالعه بسیار سریع بود و با اصطلاح «کتابها را می بلعید». چابکی در عمل و سرعت انتقال از صفات مخصوص سوردلف بود. آموزشگاه دولتی نمی توانست حس کنجکاو و روح پژوهندگی این دانش آموز جوان را راضی کند و چون ژاکب چیزهایی را که در مدرسه می آموخت می توانست با تفصیل بیشتری در خارج پیش خود فرا گیرد لذا کم کم به دروس مدرسه بی علاقه شد و از حس احترامش نسبت به معلمین کاسته شد و اختلافات او و مدیر مدرسه شدت پیدا کرد. بالاخره ژاکب مجبور شد قبل از پایان سال پنجم ترك مدرسه گوید. در سال ۱۹۰۰ مادر ژاکب درگذشت و با مرگ او پیوستگیهای محکم خانوادگی از هم گسیخت. ژاکب که در این موقع پانزده ساله بود مجبور شد خود، راه زندگی خود را انتخاب کند و معاش خویش را تأمین نماید؛ پس به جستجوی شغل پرداخت. ژاکب از نماینده نامه نسخه برمی دارد، تدریس می کند، منشی یکی از فلاچین محل می شود، در داروخانه ای بکارآموزی می پردازد ضمناً با کوششی خستگی ناپذیر به مطالعات و تحقیقات خود نیز ادامه می دهد و در ظرف چندماه بقدر چندین برابر آنچه را که در مدرسه طی سالها ممکن بود بیاموزد، فرا می گیرد. ژاکب با پانف کتابفروش، عضو پیشین حزب «ناردنایا ولبا» آشنا شد. در آن، همه روشنفکران پانف را بواسطه فهرستی که از «کتابهای خانگی» (به منظور کسانی که بخواهند پیش خود تحصیل کنند) منتشر کرده بود می شناختند. سوردلف در اثر آشنایی با پانف توانست به کتابهای ممنوع یا نیمه قانونی از قبیل «گذشته ها در افکار من» نوشته هرترسن و کتاب «سیبری و تهیید» نوشته کنان دسترسی پیدا کند. قهرمانان فراموش نشدنی کتابهای اسپارتاک و اوود، سالهای متمادی در قلب ژاکب محبوبیت داشتند. کتابهای تازه و معلومات جدید به او کمک کرد که دنیای اطراف خویش را بهتر بشناسد و افق دانش خود را وسیعتر کند. نیزنی محل مورد اطمینان دولت بود. بهمین جهت حکومت تزاری جوانان انقلابی را به آنجا تبعید می کرد.

ژاکب در این شهر با انقلابیون بسیاری آشنا شد از آن جمله است سوموف

قدمهای اولیه... ۷

دانشجوی سابق و دوست نزدیک ما کسیم گورکی که ژاکب تحت نفوذ وی واقع شده بود. نویسنده بزرگ «ما کسیم گورکی» در نیژنی اقامت داشت و مرکز کلیه قوای انقلابی این شهر را تشکیل می داد. تمام مردان نخبه شهر گرد او جمع شده بودند. آثارش آتش کینه خلق را بر علیه رژیم استثمار تیزتر می کرد و مردم را به مبارزه برمی انگیزت. در این موقع میوه افکار انقلابی در وجدان توده ها در حال رسیدن بود. مردم دائماً این جمله از منظومه «پیک طوفان» اثر ما کسیم گورکی را با امیدواری تمام تکرار می کردند:

«طوفان! بزودی طوفان شروع خواهد شد!».

افکار مبارزه انقلابی در قلب سوردلف جوان انعکاسی سریع داشت. لنین راجع به سوردلف چنین می گوید: «در دوره اول فعالیتش، که هنوز در سنین بلوغ بود و وجدان سیاسی او کاملاً تشکیل نشده بود خود را در دم کاملاً وقف انقلاب کرد. در این موقع، یعنی اوایل قرن بیستم، رفیق سوردلف در نظر ما نمونه کامل یک فرد انقلابی و مردی که خود را سالیان دراز، ده ها سال، روحاً و جسماً بدون قید و شرط در اختیار انقلاب گذاشته و از زندان به تبعیدگاه و از تبعیدگاه به زندان منتقل شده باشد، جلوه می کرد و همان صفاتی را که انقلابیون طی سالهای متمادی مبارزه کسب می کنند دارا بود»

قدمهای اولیه یک کارگر انقلابی

پاییز سال ۱۹۰۱ کمیته حزب سوسیال دمکرات روس در نیژنی تشکیل گردید و کارگرانی که تمایلات انقلابی داشتند دست به کار شدند. سوردلف که از جان و دل خود را وقف سازمان حزبی نیژنی نو گورود کرده بود به نگاهداری مطبوعات غیرقانونی و انتشار تراکت های ۲ حزب کمک می کرد. این کار مهارت و زرنگی خاصی لازم داشت.

سوردلف یکمده از جوانان آزموده و مورد اطمینان را مامور توزیع مخفیانه تراکت های حزب کرد. این جوانان بچابکی وارد جمعیت ها می شدند و تراکتها را آهسته درون گاریها یا در جیب دهقانانیکه به نیژنی می آمدند

۱- آثار کامل لنین جلد بیست و چهارم، صفحه ۸۰، چاپ روسی.

۲- تراکت یعنی نشریه کوچک راجع به موضوعات سیاسی، و غیره و آگهی هایی

که مجاناً پخش می کنند.

می گذاشتند. مأموریت‌های دیگری نیز به ژاکب محول می‌شد. ژاکب با استفاده از کارگاه پدرش مهره‌های مورد احتیاج حزب را می‌ساخت و سعی می‌کرد که وضع عملیات مخفی را سر و صورتی بدهد. این جوان فعال و باهوش که در جریان حوادث روز راهی که می‌بایستی در پیش گیرد بخوبی تشخیص می‌داد و مأموریت‌های حزبی را دقیقاً اجرا می‌کرد مورد اعتماد و اطمینان حزب بود. بجای مأموریت‌های ساده، مشاغل پیچیده و مهم حزبی به او محول گردید و به مقام «مبلغ» و «ناشر مرام» ارتقا یافت و مسئول اداره حوزه‌ها شد. این حوزه‌ها در منزل یکی از اعضاء تشکیل می‌شد و هر شش یا هشت نفر گرد می‌زی که سماوری در وسط آن می‌جوشید، می‌نشستند. اگر کسی از خارج وارد می‌شد حوزه را مجلس دوستانه‌ای برای صرف چای می‌پنداشت. ولی پس از تشکیل جلسه، مبلغ جوان از جیب خود جزوه خاکستری رنگی که در مطبعه سری بچاپ رسیده بود بیرون می‌آورد و شروع به صحبت می‌کرد. معلوم نیست که اگر ژاندارم‌های تزاری گفته‌های وی را کشف می‌کردند چه بروزگار او و مستمعین او می‌آوردند. سوردلف برای حضار محرومیت‌های کارگران و دهاقین روسیه تزاری و بیدادگری‌های رژیم وقت را که بر اساس استثمار قرارداد داشت تشریح می‌کرد و توضیح می‌داد که چگونه سلطنت مستبدانه تزار بی‌رحم‌ترین دشمن توده است.

«راه‌هایی از این زندگی جهنمی چیست؟ - فقط يك راه خلاصی موجود است و بس: کارگران و دهقانان باید قوای خود را متمرکز کنند و بنای رژیم منحوس تزاری را واژگون کنند و کلیه استثمارکنندگان را از اجتماع خود بیرون رانند و سازمان نوینی که با ایده‌آل‌های آنها مطابقت داشته باشد برقرار سازند. راه علاج دیگری وجود نداشت و نمی‌تواند وجود داشته باشد. فقط با مبارزه انقلابی بر علیه استثمارکنندگان و بیدادگران است که ما می‌توانیم زندگانی آزاد و مرفهی برای خود تأمین کنیم.»

مستمعین با حالتی آمیخته به تعجب و تحسین به نطق جوان که آنها را دلیرانه به مبارزه حیات و مرگ دعوت می‌کرد چشم دوخته و مفتون فصاحت و شجاعت وی شده بودند. سوردلف چندین حوزه را در نقاط مختلف شهر اداره می‌کرد. قسمت اعظم اعضای این حوزه‌ها را جوانان شهر از قبیل شاگرد خیاط، کفاش و حروفچین تشکیل می‌دادند. دختران نیز به این حوزه‌ها رفت و آمد داشتند. همه از کار کمرشکن و استثمار بی‌رحمانه‌ای که به آنها تحمیل می‌شده است ناله می‌کردند. گفته‌های این مبلغ جوان که برای آنها آشنا و مفهوم بود بقلب آنها می‌نشست و تا اعماق روح آنها تأثیر می‌کرد. تخم افکار انقلابی

مشایعت گوردکی ۹

در زمین مساعدی پاشیده می شد. ژاکب بادقت خاصی خود را برای کار حوزه ها آماده می کرد. گاهی تمام شب را بخواندن کتابهای لازم و طرح نقشه می گذراند. ژاکب اوقات فراغت خود را به مطالعه صرف می کرد. کتابهای مارکس، انگلس و لنین مصاحب جدا نشدنی وی بودند. ایسکرا ۱۱ روزنامه سری لنین که در خارج بچاپ می رسید در میان انقلابیون نیژنی دست به دست می گشت. زیر عنوان روزنامه این جمله مشاهده می شد:

«از جرقه شعله برخواهد خواست»

لنین در هر شماره، مردم را به تشکیل يك حزب نیرومند دعوت می نمود و مسائل بسیاری را برای توده روشن می کرد و خوانندگان را به وظایف اجتماعی آشنا می ساخت. لنین در شماره اول روزنامه خود چنین می نویسد: «ما باید بخاطر داشته باشیم که مبارزه بر ضد حکومت، به منظور انجام فلان تقاضا یا تحصیل فلان امتیاز از منازعات ناچیز مقدماتی مابادشمن محسوب می شود، جنگ قطعی در پیش است. دشمن که باران گلوله و خمپاره بر سر ما فرو خواهد ریخت و مهمترین مبارزین ما را به خاک هلاکت خواهد افکند، با تمام قدرت مقابل ما ایستاده است. ما باید این دژ را تصرف کنیم و تصرف خواهیم کرد بشرطی که قوای پرولتاریا و تمام انقلابیون کشور را در حزبی واحد که همه مردان شایسته روسیه را بسوی خود خواهد کشید متمرکز نماییم. فقط در این صورت پیشگویی مهم کارگر روس الکسیف صورت تحقق خواهد پذیرفت:

«بازوان نیرومند دنیای کار گر بلند خواهد شد و یوغ استبداد را که تحت حمایت سرنیزه سربازان قرارداد به ذرات گرد و غبار تبدیل خواهد کرد». سوردلف یکی از هوخواهان جدی لنین بود و در هر کاری از او پیروی می کرد. وی از راهی که لنین نشان داده بود هرگز منحرف نشد.

مشایعت گوردکی

در اوایل ماه نوامبر ۱۹۰۱ در نیژنی شایع شده بود که ژاندارها می خواهند گوردکی را از نیژنی خارج کنند زیرا برای او، اقامت در این شهر ممنوع است. ما کسیم را بدون محاکمه از شهر اخراج می کردند. علت این

اخراج را رسماً «نفوذ مضر گور کی روی جامعه» ذکر کرده بودند. ژاندارمهای
 نیژنی به پترسبورگ اطلاع داده بودند که: «نفوذ گور کی بین کارگران ممکن
 است سبب پیش آمدهای نامطلوبی بشود.» حکومت تزاری تصمیم گرفت
 گور کی را از نیژنی براند تا وی را از شهر انقلابی سورموو دور کرده باشد.
 اقامتگاه جدید گور کی از ماسل، شهر کوچکی که اهالی آن را بورژواها
 و کارمندان متقاعد تشکیل می دادند، تعیین شد. ولی در اثر فشار دوستان گور کی،
 از قبیل لئون تولستوی، مقامات دولتی مجبور شدند به نویسنده بزرگ که به
 سل سینه مبتلا شده بود اجازه دهند که چند ماه در کریمه بسربرد. در موقع
 حرکت گور کی از نیژنی مراسم وداع اهالی به تظاهرات شدید انقلابی تبدیل
 شد. مدتی پیش از حرکت، ترن گار از دانشجویان و کارگران مملو بود.
 سوددلف شخصاً با این نویسنده شهیر آشنایی داشت. بکمک او ژاکب
 توانسته بود کتابخانه ای در سورموو برای کارگران تأسیس کند. کتابهای این
 کتابخانه را گور کی خود انتخاب و خریداری کرده بود. خبر اخراج گور کی
 ژاکب را سخت منقلب کرد لذا در موقع انجام مراسم وداع تنفر خود را
 نسبت به اعمال مقامات تزاری علناً ابراز داشت. ظاهر شدن گور کی در گار
 سبب بروز احساسات شدید و کف زدنهای پرشوری شد. همه فریادمی کشیدند:
 زنده باد ما کسیم گور کی، مرده باد استبداد، مرده باد قوای اهریمنی. یکی سرود
 «مارسیز» را زمزمه کرد دیگران با او همراهی کردند. بعد سرود «کشتی بران
 ولگا» و سپس سرود «شما را فدا کردند» خوانده شد. اعضای پلیس مخفی
 ساعت حرکت ترن را جلو انداختند. جمعیت از گار حرکت کرده و پس از
 عبور از خیابان «بلشایا پو کرووکا» در حالیکه سرود می خوانند پیش می رفتند.
 صفوف آنها به تدریج بزرگتر می شد. ژاندارمها که به هیچوجه انتظار چنین
 تظاهرات متشکل و منظمی را نداشتند دست و پای خود را گم کردند و نتوانستند
 نمایش دهندگان را متفرق کنند. میتینگ جلوی شهرداری داده شد. سوددلف
 بین جمعیت، کارگران و پیشه وران را خطاب قرار داده و به آنها علل این تظاهرات
 را چنین شرح می داد: «گور کی برای آن چیزی محکوم به اخراج از نیژنی
 شد که هزاران نفر از برجسته ترین مردمان برای خاطر آن چیز به حبس، تبعید
 و اعمال شاقه محکوم می گردند و نابود می شوند: یعنی برای حقیقت. گور کی
 را به این جهت از شهر بیرون کردند که وی وضع رقت بار ما را برای ما تشریح
 می کرد. او فقط یک اسلحه داشت و آن قلم او بود و یک قوه داشت و آن فکر
 او بود که گور کی آزادانه آن را بیان می کرد و همین بیان آزادانه فکر بود که
 موجبات تبعید این نویسنده شهیر را فراهم کرد. کسانی که گور کی را از ما

دور می‌کنند مدعی هستند که وی در مردم و نسل جوان این شهر نفوذ سوئی داشته است. ما اکنون اعلام می‌داریم که به‌عکس، این نفوذ بسیار نیکو بود و با این تظاهرات نشان می‌دهیم که گورکی را برای آزادی بیانش چقدر دوست داریم».

پس از اعلام یکی از دانشجویان که «از ظلم و بیدادگری در این دیار اثری باقی نخواهد ماند و ملتی بزرگ و نیرومند بوجود خواهد آمد» تظاهرات پایان یافت. خبر این حادثه انقلابی فوراً در روزنامه «ایسکرا»ی لنین منعکس شد. در شماره سیزدهم و بیستم دسامبر ۱۹۰۱ لنین در مقاله‌ای که عنوان آن «شروع تظاهرات» است چنین می‌نویسد: «بطوریکه می‌بینیم در نیژنی، مسکو، خارکف و لوزوم متمرکز کردن این جنبش و تبدیل آن به یک سیل خروشان بر علیه استبداد بیش از پیش محسوس می‌گردد. تظاهرات کوچک ولی موفقیت آمیزی که در هفتم نوامبر در نیژنی بعمل آمد به مناسبت مشایعت ما کسیم گورکی بود، نویسنده‌ای که در تمام اروپا مشهور است و تنها اسلحه او همان طوریکه ناطق تظاهرات نیژنی گفته است عبارتست از آزادی بیان. گورکی را بدون محاکمه بفرمان حکومت استبدادی از مسقط‌الراسخ اخراج کردند».

در همان شماره ایسکرا درستون «اخبار مبارزات انقلابی» چنین نوشته بود: «در نیژنی در هفتم نوامبر گورساك دانشجو و سوردلف دانش آموز سابق که مظنون به شرکت در تظاهرات هفتم نوامبر بودند تحت توقیف درآمدند.» سوردلف زندانی شد ولی این انقلابی جوان به هیچ وجه خود را نباخت همینکه از حبس خارج شد با فعالیت بیشتر به عملیات انقلابی خود ادامه داد. وقتی سوردلف اطلاع پیدا کرد که روزنامه ایسکرا با حرارت زیاد از تظاهرات هفتم نوامبر پشتیبانی کرده است بی اندازه خرسند شد و باشوق وافر قسمت آخر مقاله لنین را تکرار می‌کرد: «وقتی در همه جا جرقه خشم مردم شروع به جهش می‌کند و مبارزه علنی ظاهر می‌شود قبل از همه چیز یک جریان قوی هوای تازه لازم است تا جرقه‌ها بتوانند به شعله‌های بزرگ تبدیل شوند».

درسورموو

کمیته حزب در نیژنی به سوردلف مأموریت مهمی که مسئولیت زیادی در بر داشت محول کرد. این مأموریت عبارت بود از تأسیس یک چاپخانه سری

ومی بایستی طوری انجام شود که ماهرترین مأمور پلیس بکشف آن قادر نباشد. برای این منظور محل مناسبی در سورموو تعیین شد و لوازم کار فراهم شد. از آن پس تراکتهای انقلابی شامل تفسیر حوادث روز، درهمهجا در کارخانهها، فابریکها، قزاقخانهها و مدرسهها دیده می شد.

در کارخانجات آهن سازی سورموو مزدها را تقلیل داده بودند. این تصمیم آتش خشم کارگران را برانگیخت. روز بعد تراکتهای چاپخانه سوردلف در این کارخانه ظاهر شد و از عملیات نفرت انگیز مدیران کارخانه پرده برداشت. مقصودی که از انتشار این تراکتهای بود حاصل شد. بطوریکه کارگران می گفتند در این تراکتهای خوب حساب همه را رسیده بودند هیچکس فراموش نشده بود از مکانیسم و بازرسی کارخانه گرفته تا خود تزار. دعوتی که از کارگران برای تظاهرات دسته جمعی و متشکل بعمل آمده بود از تصمیم قلب پذیرفته شد. کارخانه به آتش فشانی که نزدیک به انفجار باشد تبدیل گردید. وضعیت باندازه ای وخیم بود که دولت مجبور شد عده ای ژاندارم بسوی سورموو بفرستد. تراکتهای با احتیاط زیادی معمولا، شب چاپ می شد. ژاکب تمام کوشش خود را به انجام این کار جدید مصروف می داشت و در مدت کوتاهی به کلیه رموز و فنون چاپ آشنا شد. مساعی ژاندارمها برای کشف چاپخانه سری بکلی بی نتیجه ماند. سوردلف نشان داد که برای عملیات مخفی شایستگی زیادی دارد. چاپخانه بطور منظم کار می کرد وعده تراکتهای انقلابی که مردم را به مبارزه بر علیه استعمار کنندگان می خواند روز بروز افزایش می یافت. دولت تزاری برای خفه کردن جنبش انقلابی طبقه کارگر بکلیه وسایل وحشیانه ای که سالیان دراز مورد آزمایش قرار گرفته بودند متوسل شد. ولی نه حبس نه تبعید و نه اعدام نمی توانست جرقه ای که در قلب کارگران روشن بود خاموش کند و این جرقه بزودی نیروی جدید و بی سابقه ای را برمی افروخت. تظاهرات اول ماهه ۱۹۰۲ که بوسیله کمیته حزب نیزنی در سورموو ترتیب داده شده بود، در تاریخ جنبش انقلابی روسیه، یکی از اولین تظاهرات علنی طبقه کارگر بر علیه اتو کراسی بود. فریاد: «مرده باد اتو کراسی» که در کوچه های گرد آلود و فلاکت بار ناحیه صنعتی سورموو منعکس شده بود مانند غرش طوفان در سراسر روسیه پیچید. تشکیلات حزبی نیزنی با دقتی هر چه تمامتر خود را برای تظاهرات آماده کرده بود. سوردلف شب اول مه را در میان کارگران سورموو گذراند. مطبوعه سری او با شدت بی نظیری کار می کرد و مرتب تراکتهای انقلابی، که مردم را به مبارزه دعوت می کرد بیرون می داد. تراکتهایی که هنوز بوی مرکب آن به مشام می رسید همانطور خشک نشده بسرعت در کارخانه ها و کارگاهها و مساکن

کار گران توزیع می شد و مانند قویترین ماده منفجره اثر می کرد. صبح روز اول مه کوچه های سورموو پراز جمعیت بود. قلبها در درون سینه ها می طپید و همه منتظر پیش آمد تازه ای بودند. بعد از ظهر همینکه دستجات کارگر از کارخانه ها بیرون آمدند صف نمایش دهندگان در خیابان بزرگ « بلشایاشو سینایا » بحرکت درآمد. زالوموف قفل ساز، اهل سورموو در جلوی صف حرکت می کرد و پرچمی که روی آن بوضوح کامل نوشته بودند « مرده باد اتو کراسی » در دست داشت. وصف این تظاهرات در کتاب « مادر »، نوشته ما کسیم گورکی، بیان شده است. پس از پایان تظاهرات عده زیادی از اهالی سورموو که زالوموف در راس آنها قرار داشت توقیف شدند. سوردلف نیز به نوبه خود در پنجم ماه مه به جرم شرکت در تظاهرات شب اول مه که به مناسبت تشییع جنازه یکی از دانشجویان به نام ریوریکف بعمل آمده بود توقیف شد. ریوریکف یکی از تبعید شدگان بود و تحت نظر پلیس قرار داشت. این جوان نحیف و مسلول دیگر نمی توانست آزارهای پلیس را تحمل کند. مرگ او تمام جوانان انقلابی نیز نی رامتأثر کرد. تشییع جنازه ریوریکف به تظاهرات دامنه داری مبدل شد.

محرک اصلی این تظاهرات سوردلف بود. پلیس پس از اطلاع حکم توقیف او را صادر کرد ولی نتوانست او را پیدا کند. بالاخره در پنجم ماه مه او را توقیف و بزندان فرستادند. در موقع بازپرسی، کلنل ژاندارمری که دانش آموز جوان و نحیفی را در مقابل خود می بیند او را بواسطه بی احتیاطی ها و بی تجربگی هائی که مخصوص دوران جوانی است سرزنش می کند و نسبت به پدر و مادر جوان که پسری تجربه شان در اثر « نفوذ شوم » دیگران موجبات ناراحتی خیال و زحمت آنها را فراهم کرده است حس همدردی نشان می دهد کلنل نیز می کوشید بفهمد محرک اصلی تظاهرات کیست و ترا کتهائی که توزیع شده بود در کجا به چاپ رسیده است و چه کسانی آنها را پخش کرده اند و کسی به سوردلف دستور داده است فریاد « مرده باد اتو کراسی » ۱ بزند. ژاکب ساکت بود. کلنل او را بزندان، به حبس با اعمال شاقه، به چوبه دار تهدید کرد ولی ژاکب همچنان ساکت بود. کلنل ناگهان از جا پرید و خواست به جوان سیلی بزند ژاکب خود را عقب کشید ولی سرش را پایین نینداخت و در حالیکه به چشمهای ژاندارم نگاه می کرد گفت: وقتتان را بیهوده تلف نکنید من به شما جوابی نخواهم داد. وقتی سوردلف را به زندان برگرداندند

رفقا از او پرسیدند: - خوبا ژاکب، قضایا چطور گذشت؟ - بخیر! ممکن بود از این بدتر بگذرد. ژاکب در محبس مایوس نشد و هر کس او را می‌دید از انرژی و خوش بینی او تمجید می‌کرد. یکی از کارگران انقلابی وابسته به عملیات مخفی راجع به ایامی که با ژاکب در زندان گذرانده بود چنین گفت: «همینکه زندانبان کلوم در را عقب کشید جوانی موسیاه و متوسط القامه، که روپوش مشگی در بر و عینک پنی که نواری پهنی به آن آویزان بود به چشم داشت، بسرعت باد داخل شد. باموی سیاه و روپوش مشگی چهره اش پریده زیتونی رنگ جلوه می‌کرد. جوانک خوشحال بنظر می‌رسید. روحیه و قیافه بشاشش با کوریدر تاریک و غم‌انگیز زندان تناسبی نداشت. شیطنتش گل کرده بود برای خوشمزگی کج و معوج راه می‌رفت و سعی می‌کرد تا لب دریچه زندان ببرد. ننگه‌بانی چاق و ریشو، شبیه مرغ کرچ، دور و بر جوان می‌گشت. این روح نشاط‌انگیز که به نور خود، زندان تیره‌مارا روشنی بخشیده بود هر کسی را مفتون خود می‌کرد. من مجذوب تازه وارد شدم و تصمیم گرفتم با او آشنا شوم...» ژاکب با عقیده‌ای راسختر راجع به حقانیت راهی که در پیش گرفته است و با تصمیمی محکمتر که مبارزه را تا پیروزی قطعی ادامه دهد از محبس خارج شد. از آن به بعد پلیس مراقب جزئی‌ترین عمل او بود. ژاکب مایوس نشد. کارهای خود را درسورموو، که کمیته حزب در آنجا تأسیس شده بود، از سر گرفت. پس از شکست تظاهرات اولمه، کارگران محلی دور حزب بیشتر گرد آمدند. حوزه‌ها و جلسات کارگران از نو شروع به کار کرد. در این روزها سوردلف در همه جا دیده می‌شد و کارهای سازمانی و تبلیغاتی مهمی انجام می‌داد. با وجود جوانی و کمی سن (سوردلف در آن موقع هفده ساله بود) سوردلف رئیس تشکیلات حزبی سورموو شد. در همان اوان جوانی استعداد و مهارت سوردلف در امر سازمان‌کاملانمایان بود. کارگران گرد او جمع شدند سوردلف بخوبی می‌دانست از هر فرصتی چگونه بسود عملیات انقلابی خود استفاده کند. جاسوسان حکومت تزاری سوردلف را دقیقاً تحت نظر داشتند و کوچکترین عمل او را گزارش می‌دادند. در آوریل ۱۹۰۳ سوردلف برای بار سوم توقیف شد و تمام بهار و تابستان آن سال را در زندان بسر برد. کارگری از اهالی سورموو بنام گریشاکو تف اظهار می‌کرد که سوردلف حتی در زندان هم یک دقیقه وقت خود را تلف نمی‌کرد: «در روز دوم ورود به محبس ژاکب به ما پیشنهاد کرد برای اینکه وقت ما بیهوده صرف نشود، با کمک او به تحصیل اقتصاد سیاسی پردازیم. هر روز سوردلف راجع به فصلی که می‌بایستی در آن روز بخوانیم توضیحاتی جامع به ما می‌داد. پس از دو هفته

مرا به ژاندارمری احضار کردند و از من پرسیدند: - شما در زندان باکی هستید؟ من جواب دادم: - با سوردلف. صحیح! پس سوردلف است که شمارا تعلیم می دهد. این نشد. مرا به محبس برگرداندند و در دفتر زندان امریه زیر را برای من خواندند: «کوتف را با اثاثیه اش به سلول يك ساختمان مرکزی انتقال دهید». - وقتی دانستم می خواهند مرا از ژاکب جدا کنند بی اندازه متاثر شدم بیشتر از همیشه به ارزش اوقاتی که در زندان بارفیکی چون سوردلف گذرانده بودم پی بردم و فهمیدم از چه چیز بود که ژاندارمها اینهمه وحشت داشتند».

دفترچه یادداشت زندان سوردلف، که محفوظ مانده است، نشان می دهد که قسمت اعظم وقت سوردلف در محبس به مطالعه می گذشت. ژاکب به اقتصاد سیاسی علاقه زیادی داشت و دفتر یادداشتش پر است از ارقام و تابلوهای آماری و موضوعات مختلفی که از کتابهای مخصوص استنساخ می کرده است. مسائل جبر و لغات آلمانی نیز قسمت زیادی از این یادداشتها را اشغال کرده است. قسمتی از مندرجات این دفتر را صورت کتابها تشکیل می دهد. در مقابل عنوان هر کتاب نام محبوسین نوشته شده است. محققاً این صورت کتابهایی است که ژاکب خواندن آنها را به محبوسین توصیه می کرد. هر کتابی که بوسیله یکی از محبوسین خوانده می شد ژاکب نام خواننده را در مقابل عنوان کتاب می نوشت و به این ترتیب امور تعلیم و تربیت رفقای خود را اداره می کرد. در این دفتر مقداری از اشعار پلژایف، نادسون، تان بو گوراز نیز دیده می شود. ژاکب شعر را بسیار دوست داشت غالباً به شوخی می گفت که اگر من تا این پایه به کارهای انقلابی سرگرم نبودم هر آینه به گفتن شعر می پرداختم. ژاکب برای روزهای محبس نقشه معینی داشت و جریان هر روز را یادداشت می کرد. اولین یادداشت ژاکب به تاریخ ۴ آوریل و آخرین آن به تاریخ ۱۱ اوت است. پس از خروج ژاکب از محبس اداره پلیس سخت او را تحت نظر گرفت و خروج از نیژنی را برای او ممنوع کرد. یکماه بعد سوردلف بسوءظن قتل یکی از دستیاران پلیس توقیف شد ولی چون مدرکی نداشتند او را رها کردند. مراقبت سخت پلیس به هیچوجه نمی توانست مانع فعالیتهای انقلابی سوردلف شود. ژاکب دلباخته انقلاب بود. در پاییز ۱۹۰۳ کارگران نیژنی از تشکیل شدن دومین کنگره حزب و بروز اختلاف عقیده که منجر به پیدایش دو دسته منشویک و بلشویک در قلب حزب شده بود اطلاع حاصل کرده بودند. بعد از پایان کنگره مبارزه تشکیلات حزب نیژنی شروع شد. سوردلف، هواخواه جدی روزنامه ایسکرا که از افکار لنین پیروی می کرد بدون تردید نظر بلشویکها را پذیرفت. وقتی

منشویکها بانقشه لنین راجع به تشکیل يك حزب انقلابی جدید و مبارزه جو مخالفت کردند سوردلف يك راه انتخاب کرد و آن راه لنین بود. سوردلف در راس گروه بلشویک نیژنی و سورموو قرار گرفت و بانطقهای آتشین دلائل محکم و غیر قابل رد خود را بر علیه منشویکها به سمع مردم می رساند. کارگران سورموو از منشویکها برگشته بودند و حتی به استماع بیانات ناطقین آنها هم رغبتی نشان نمی دادند برعکس نفوذ سوردلف و باشویکهارو به توسعه گذاشت. فعالیت انقلابی این بلشویک جوان آتش خشم ژاندارمها را سخت برافروخت. آنها پی کوچکترین بهانه می گشتند تا دوباره سوردلف را بزندان بیندازند. این بهانه را زود پیدا کردند. در اواخر سال ۱۹۰۳ ژاکب را به اتهام «عضویت يك جمعیت غیر قانونی نیژنی، انتشار و نگاهداری اوراق ضد دولتی» توقیف کردند. حسب الامر تزار، سوردلف برای دو سال علناً تحت نظر پلیس قرار گرفت. لذا ژاکب ناچار درخفا به عملیات انقلابی میپرداخت. چندی بعد کمیته شمالی حزب او را به مرکز مهم کارخانه های نساجی روسیه اعزام داشت.

يك انقلاب پيشه

در نوامبر ۱۹۰۴ سوردلف از کستروما به دوستان خود چنین مینویسد: «طبق دستور صادره از کمیته شمالی که کستروما نیز جزو آن است من در اینجا باحرفه انقلاب مستقر شده ام. کارهای حزبی زیادی در پیش است ولی افراد لازم برای انجام آن نداریم. غیر از من سه یا چهار نفر دیگر هم اینجا هستند ولی در حقیقت و فقط یکی از آنها را می توان به حساب آورد. من کاملاً سرخوش هستم. گاهی بدوری از نیژنی تأسف می خورم ولی بطور کلی از ترك آن چندان هم ناراضی نیستم زیرا در آنجا برایم امکان فعالیت زیاد موجود نبود و حال آنکه من قدرت فعالیت بیشتر را در خود میبینم. در نیژنی من طرز کار کردن را یاد گرفتم و وقتی اینجا آمدم بقدر کافی مجرب بودم. اکنون میدان عمل وسیعی جلوی من باز است.»

بلشویک جوان در کستروما فعالیت خود را توسعه میدهد. کارهای حزبی نیژنی و سورموو او را کاملاً ورزیده کرده بود. سوردلف همیشه از کارگران سورموو که اولین آموزگار کار و عملیات انقلابی او بودند باحق شناسی زیادی یاد میکرد. سوردلف نتوانست مدت زیادی در کستروما بماند. اداره پلیس که یکی از نامه هایش را کشف کرده بود او را مجبور کرد به غازان حرکت

کند. در غازان سور دلف خود را در جریان کارهای حزبی گذاشت و عضو کمیته و مبلغ حزب شد. سال ۱۹۰۵ یعنی سال مبارزه شروع شد. بلشویکها کارگران را به مسلح شدن دعوت می کردند و وسائل مبارزه قطعی را بر علیه اتوکراسی تهیه میدیدند. اعتصاب در کلبه مراکز صنعتی کشور از قبیل پطرسبورگ، مسکو، ایوانوو و زنسنگ و باکو شروع شد و آتش قیام دهاقین در مرکز روسیه و سواحل ولگا و ماوراء قفقاز شعله ور گردید. در این دوره پرهیجان سور دلف بر حسب دستور کمیته مرکزی حزب، غازان را ترک کرده و به نیژنی، سورموو، سامارا و ساراتف رفت و برای بلشویکی کردن تشکیلات حزبی شهرهای مزبور کوشش فراوانی به خرج داد و در مدتی کوتاه موفقیت های مهمی بدست آورد. در یکی از روزهای ماه مه ۱۹۰۵ صدای سرودهای انقلابی تظاهرات کارگری در خیابانهای قدیمی یکتاترین بورگ (سور دلسک امروزی) طنین انداز شد. این حادثه غیر عادی در این شهر، که مرکز اورال است، تأثیر زیادی داشت. این اولین دفعه ای بود که یکتاترین بورگ چنین تظاهرات عظیم و باشکوهی را به خود میدید. چندی پیش اهالی، جشن اول مه را در جنگل بیرون شهر برپا کرده بودند و اکنون شعارهای انقلابی و دعوت علنی و جسورانه مردم به مبارزه بر علیه اتوکراسی یکبارده شهر آرام یکتاترین بورگ را منقلب کرد. مرکز شهر از صفوف نمایش دهندگان پر شده بود. کارگران کارخانه های ورخ ایستسکی، یاتس و فابریکهای ماخاروف و لوگینف نیز آماده رزم، به این صفوف پیوستند. اضطراب و حس کنجکاوی، مردم را از خانه ها بدر آورد و به میان کوچه ها کشانید. آنهایی که شهادت بیشتری داشتند داخل صفوف نمایش دهندگان شدند. تراکتهای انقلابی که با کمال دقت در مطبعه سری بچاپ رسیده بود بین مردم دست بدست می گشت.

ژاندارمها و پلیس که غافلگیر شده بودند در ابتدا بکنی دست و پای خود را گم کردند ولی بزودی دستیاران پلیس به کمک آنها رسیدند. یکی درازای پنجاه روبل^۱ محل چاپخانه را به آنها نشان داد و دیگری مدیران تشکیلات حزبی را معرفی کرد. عده زیادی از فعالترین اعضای حزب تحت توقیف در آمدند و خسارات مهمی به تشکیلات حزب وارد آمد. کوشش زیادی لازم بود تا بتوان دوباره قوای پراکنده اورال را جمع آوری کرد و آنها را به سیل واحد انقلابی تبدیل نمود. معذک در همان اوائل پائیز تمام حوزه های کارگری یکتاترین بورگ فعالیت خود را از سر گرفت و حوزه های جدیدی هم در

کارخانه‌هایی که تا آن زمان هنوز نفوذ بلشویک^۱ در آنها داخل نشده بود تأسیس گردید. روح مبارزه‌جویی کارگران روز به روز بیشتر تقویت می‌شد و عده کسانی که در میتینگ‌ها شرکت میکردند افزایش مییافت و میتینگها هم متوالیاً تشکیل میگردد. همه راجع به رفیق جدیدی که کمیته مرکزی حزب به آنجا فرستاده بود صحبت می‌کردند:

او، از هم اکنون با همه آشناست. - در همه جا حاضر است. - رفیق برجسته‌ای است. - حالا دیگر ما کسی که از او چیز بیاموزیم و با او مشورت کنیم در دسترس خود داریم. نام رفیق جدید آندری بود. این اسمی بود که سوردلف را در حزب بآن مینامیدند. در همه جا آثار دست‌توانی سازمان دهنده‌ای که نظام بلشویک را برقرار میکرد مشهود و محسوس بود. سوردلف وظایف هر کس را بطور سریع مشخص می‌نمود و از هر کس بر حسب لیاقت و استعدادش استفاده می‌کرد. دیگر دوره‌ای که فقط عده کمی با حزب را بدوش می‌کشیدند سپری شده بود. هر کس که در جلسات کمیته^۲ بکاترین بورک حضور بهم میرسانید کاملاً متوجه میشد که رفیق آندری - چابک، قوی‌الاراده، فعال با وجود کمی سن، دل‌رئیس کمیته را بین رفقای مسن‌تر خود بازی می‌کند. و حقاً باید گفت که رفقایش با وجود جوانی سوردلف از همکاری با وی امتناع نداشتند چه کاملاً واضح بود که سوردلف بواسطه^۳ آزمون‌دگی و ایمان راسخی که به اصول حزبی داشت از همه آنها برتر بود. هر وقت مسأله مشکلی پیش می‌آمد برای حل آن توجه همه بطرف سوردلف معطوف می‌شد. سوردلف وقتی به او راه آمد، با وجودیکه سنش از بیست سال تجاوز نمی‌کرد، معذک یک عضو ورزیده و مجرب حزبی بود زیرا در مدت اقامتش در نیژنی، کستروما، غازان، ونواحی ولگا تجربیات ذی‌قیمتی اندوخته بود. آندری در بکاترین بورگ^۴ خیلی زود با تشکیلات حزب آشنا شد - شخصاً بتمام حوزه‌های کارگری سرکشی می‌نمود و خود را به توده نزدیک می‌کرد و می‌دانست از اعضای مبارز حزب بر حسب لیاقتشان چگونه استفاده کند. دستورات او همیشه سریع و روشن بود.

۱ - معنی حقیقی بلشویک یعنی پیرو اکثریت. در دومین کنگره حزب سوسیال دموکرات کارگران روسیه که در ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۳ در بروکسل تشکیل شده بود بطوریکه در صفحه ۱۵ گفته شد در اثر پرواختلاف عقیده بین پیروان و مخالفین لنین مبارزه سختی در گرفت ولی بالاخره پیروان لنین دارای اکثریت شدند و از آن به بعد آنها را بلشویک و مخالفین بر نامه لنین را منشویک نامیدند.

هر کسی میدانست وظیفه اش چیست و چگونه باید آن را انجام دهد بر عده حوزه‌ها و اعضاء آن روز بروز افزوده می‌شد، تبلیغات حزبی سریعاً به تمام کارخانجات بسط یافت. رفقای حزبی اولین نطق آندری را که در بیکاترین - بورگک ایراد کرده بود فراموش نکرده‌اند و آنها روزی را که برای میتینگ در محلی نزدیک گار جمع شده بودند کاملاً بخاطر دارند. در این محل جنگل باندازه‌ای انبوه بود که موقع حمله پلیس باسانی می‌توانستند متفرق و مخفی شوند. سوردلف آنها را منتظر نگذاشت و او این کسی بود که در محل مقرر حاضر شد. آندری به دستجات رفقا، یکی پس از دیگری، سرکشی می‌کرد و مطالب جدی را ضمن شوخی برای آنها بیان مینمود. با همه کس به بهر بانی صحبت میداشت، مثل اینکه سالهاست با آنها آشنایی دارد و در حقیقت هم بسیاری از آنان را می‌شناخت. رفتار آندری به اندازه‌ای ساده و طبیعی بود که حتی اشخاص کم حرف محبوب با او به محاورات طولانی میپرداختند. حرکاتش عاری از تصنع بود. در حضور او هر کس خود را آزاد و راحت حس می‌کرد. میتینگ شروع شد آندری خیلی ساده حرف می‌زد. هیچ ژست ساختگی که از ناطقین دیگر تقلید شده باشد در او دیده نمی‌شد. در گفتارش هیچ نوع نظاهر وجود نداشت، خیلی آرام صحبت می‌کرد صدای خود را زیاد بالا و پائین نمی‌برد. لحن کلامش یکنواخت بود ولی مبدلک توجه شنوندگان آنی از او منحرف نمی‌شد. نطق او افکار مستمعین را چنان تمرکز می‌داد که هیچ عاملی خارجی قادر نبود آنرا مغشوش کند. آندری مستمعین را تحت سلطه گفتار خود قرار می‌داد. و به آنها ایمان و عقیده خود را تلقین میکرد. خلاصه در شنوندگان به اندازه‌ای موثر واقع می‌شد که اگر پس از پایان نطق آنها را به انجام کاری دعوت می‌کرد همه مانند يك فرد از او پیروی میکردند.

آندری بزودی از محبوب‌ترین ناطق میتینگ‌ها و مجامع کارگری شد و محبوبیت او با سرعت فوق العاده‌ای افزایش می‌یافت. در آن زمان میتینگ‌های کارگران متواتراً تشکیل می‌شد و رفیق آندری را همه روزه برای نطق دعوت میکردند. آندری که از این بهتر چیزی نمی‌خواست در کلیه جلسات حاضر می‌شد و هرگز غیبت نمی‌کرد زیرا تعلیم عده بیشتر کارگران و نشان دادن راه مبارزه علیه اتوکراسی بنظر او فوریت و ضرورت فوق العاده داشت. از آن پس دیگر هیچ میتینگی بدون حضور آندری تشکیل نمی‌شد. اگر حاضرین آندری را پشت میز خطابه نمیدیدند فریاد می‌کشیدند: - آندری! - آندری کجاست؟ - ما آندری را می‌خواهیم! و این تقاضا گاهی به اندازه‌ای شدید بود که مجبور می‌شدند برای جلوگیری از انحلال میتینگ آندری را هر جا که

باشد پیدا کنند. آندری توده‌ها را برای قیام مسلحانه آماده میکرد تحت نظر او دستجات قشون کارگری تشکیل و اسلحه‌های لازم بین آنها توزیع می‌گردید و تا کتیک جنگ در کوچه‌ها به آنها آموخته می‌شد. در ابتدا «دستجات مزدور ضد انقلابی ۱» از ضعف این قشون استفاده نموده و در میتینگ‌های کارگری اختلالاتی ایجاد می‌کردند. یکی از این میتینگ‌ها که توسط بلشویک‌ها به مناسبت انتشار، اعلامیه تزار راجع به «آزادیها»^۲ در میدان مرکزی شهر تشکیل شده بود بوسیله «دستجات مزدور ضد انقلاب» متفرق شد. این برای آندری درس سودمندی بود. از آن پس آندری تمام کوشش خود را صرف تقویت قشون کارگری کرد تا آنها را برای مقابله با دستجات ضد انقلابی کاملاً آماده نمود. عده افراد این قشون به اندازه‌ای افزایش یافت که دیگر «دستجات ضد انقلابی» قدرت روبرو شدن با آنها را در خود نمی‌دیدند. تحت نظر آندری نقشه‌ای برای قیام مسلحانه یکتاترین بورژوازی طرح شد. در آن ایام آندری مانند همیشه شب و روز زحمت می‌کشید. معمولاً ساعت هفت یا هشت صبح شروع بکار می‌کرد و تا پاسی از شب گذشته همچنان بکار مشغول بود. برای جلوگیری از اتلاف وقت، سوردلف و سایر پیشوایان حزب در یک عمارت منزل کردند. بدین ترتیب «ستاد انقلابی حزب» تشکیل شد. مبلغین و اعضای «سازمان مبارزه» و کسانی که با کمیته کار داشتند و هم‌چنین مبارزین حزبی کارخانه‌های مجاور برای کسب دستور به این محل مراجعه می‌کردند. عصرها اعضای کمیته برای شرکت در اجتماعات و میتینگ‌های کارگری، به نقاط مختلف شهر می‌رفتند. بزودی عده‌ای از کارگران مجرب و قابل اعتماد گرد آندری جمع شدند. آندری برای کلیه این کارگران ارزش زیادی قائل بود. راه مبارزه را به آنها می‌آموخت و تعلیم میداد که چگونه توده‌ها را در عملیات انقلابی هدایت کنند. پس از عدم موفقیت قیام مسلح دسامبر ۱۹۰۵ کارگران مسکو، حکومت تزاری سازمانهای انقلابی کشور را بی‌رحمانه تحت فشار قرار داده و ازین می‌برد. ولی بواسطه روش عاقلانه‌ای که سوردلف اتخاذ کرده بود بلشویک‌های یکتاترین بورژوازی با خیال فارغ بعملیات مخفیانه خود ادامه می‌دادند در نتیجه به تشکیلات حزب

۱- «دستجات مزدور ضد انقلابی» که بروسی Yephocotehubi نامیده میشدند جزء سازمان پلیس تزاری بودند. و تحت حمایت دستگاه دولتی قرار داشته ماموریت آنها از بین بردن انقلابیون بود.

۲- منظور اعلامیه هفتم اکتبر ۱۹۰۵ است که تزار در اثر فشار انقلابیون کشور صادر کرده و در آن بعضی از آزادیهای مدنی را به ملت وعده داده بود.

و اعضای مجرب آن لطمه‌ای وارد نیامد. در این روزها سوردف با تمام قوا می‌کوشید که سازمانهای حزبی پراکنده اورال را با هم متحد کند. کمیته مرکزی اورا مأمور ایجاد سازمان واحد حزب در اورال کرد. آندری بعدهای از شهرهای این ناحیه مسافرت نمود و با کادرهای حزبی از نزدیک تماس یافت و در ترتیب دادن عملیات مخفی به آنان کمک می‌کرد. سوردف در فوریه ۱۹۰۶ با وجود دشواری عملیات مخفی توانست کنفرانس حزبی تشکیل دهد. طی این کنفرانس «مرکز محلی سازمان حزبی اورال» بوجود آمد. و ایسن یکی از موفقیت‌های درخشانی بود که نصیب سازمان دهنده جوان شده بود.

حس ، تبعید ، فرار

پلیس زمین وزمان را بهم ریخته بود که سوردف را پیدا کند برای تحویل او پنج هزار روبل جایزه تعیین کردند. سوردف در فن مخفی شدن مهارت فراوان داشت بعلاوه کارگران اورال او را بسیار دوست می‌داشتند و همه جا برای رهایی از چنگک جاسوسان تزار به او کمک می‌کردند. وقتی خطری ژاکب را تهدید می‌کرد وی را تنها نمی‌گذاشتند. کارگران همه جا با او بودند و برای دفاع او زندگی خود را به مخاطره می‌انداختند. در ژوئن ۱۹۰۶ یعنی سه ماه بعد از «کنفرانس محلی اورال» پلیس رد پای سوردف را کشف کرد. پلیس مخفی در پرم (مولوتوف کنونی) با بسی صبری منتظر ورود سوردف بود. آندری پس از خروج از گار پرم مخصوصاً مسیر درهم و پریچ و خمی را در پیش گرفت و چندین بار در شبکه عوض کرد و برای عبور از کوچه‌ای به کوچه دیگر از حیاط پشت‌خانه‌ها استفاده می‌کرد. بالاخره خود را به جلسه کمیته رسانید و چون می‌دانست پلیس در تعقیب اوست تصمیم گرفت مشاغل خود را بسایر رفا تحویل دهد و کارها را بین اعضای کمیته تقسیم کند. بعداً معلوم شد که دو تن از دستیاران پلیس در این جلسه حضور داشتند و به پلیس اطلاع دادند که سوردف قصد دارد از پرم خارج شود. پس از پایان جلسه آندری برای کرایه کشتی بطرف ساحل حرکت کرد. ولی قبلاً آن نواحی را ژاندارمها و اعضای پلیس در لباس نظامی و غیر نظامی محاصره کرده بودند لذا برای سوردف فرار کردن و یا مخفی شدن امکان نداشت. سوردف را در وسط یکی از خیابانهای پر جمعیت پرم توقیف کردند. سوردف در زندان پرم محبوس شد و این بار دیگر برای مدت بیش از سه سال، نتوانست رنگ آزادی را ببیند.

تمام آزارهای جسمی و روحی زندان را بخود هموار کرد. هیچ چیز نتوانست اراده آهنین و تصمیم انقلابی او را درهم بشکنند. در تمام مدتی که در حبس بود بجز «آزادی و دوباره از سر گرفتن فعالیت حزبی» به چیز دیگری فکر نمی کرد. سوردلف در محبس زیاد مطالعه می کرد. کمی بعد از توقیفش کتاب کاپیتال نوشته مارکس بدست او رسید و در مدت تبعید هرگز آنرا از خود جدا نکرد. زندانبانان تزار که مامور تشخیص و تفکیک کتابهای مجاز و ممنوع بودند به تصور اینکه کتاب مزبور راجع به «تجارت» است آنرا جزو کتابهای مجاز پنداشتند و توجهی به آن نکردند. سوردلف اطلاعات ثوریک (نظری) خود را منک از زندگی خویش نمی دانست و با هر فرصتی سعی می کرد آنها را به رفقای هم زنجیر خود بیاموزد. در سلولهای زندان حوزه‌هایی تحت مدیریت او تشکیل شد. سوردلف برای زنهایی که در قسمت دیگر زندان بودند نیز حوزه‌هایی ترتیب داد و در ساعات گردش که از سلول خارج می شد از پشت دره‌ها برای آنان سخنرانی می کرد و نوشته‌های آنها را تصحیح می نمود. سوردلف در محبس همچنان یک انقلابی لجوج و مبلغ خسته نشدنی افکار بلشویکی بود. چندین بار سعی کرد فرار کند ولی موفق نشد. در پاییز سال ۱۹۰۹ همینکه حبس او پایان یافت به پترسبورگ رفت و باره‌فقای حزبی دوباره تماس پیدا کرد. برای کسب اطلاع از وضع داخلی حزب و مطبوعات حزبی مدت کوتاهی را هم در فنلاند گذراند. بعد از طبق دستور کمیته مرکزی عازم مسکو شد. در مسکو سوردلف با شوق زیادی شروع به کار کرد ضمناً به جستجوی رفتائی که سالها بود از آنها خبری نداشت پرداخت. سوردلف به حمایت حزب لنین بر علیه تروتسکیستها و کسانی که طرفدار انحلال حزب نهانی بودند وارد مبارزه شد. ولی عمر آزادی و فعالیت‌های انقلابی او چندان دراز نبود. سوردلف مجدداً توقیف شد و به ناحیه ناریم تبعید گردید. دوره اول تبعید سوردلف به ناریم، در ۱۹۱۰، چندان طولانی نبود. بعد از دو یا سه ماه در تابستان همان سال سوردلف موفق شد از ناریم فرار کند. این بار حزب در پترسبورگ کاری به او محول کرد و بزودی سوردلف خود را در مرکز جریانات زندگی حزب مشاهده کرد. سوردلف در ۱۹۱۰ از پترسبورگ چنین می نویسد: «کارها روز بروز بهبودی می یابد و تماس ما با افراد توسعه پیدا می کنند. و مستحکم تر می شود و بشکل مشخص تری درمی آید... تغییرات مساعدی در وضع روحی مردم حاصل شده است و این افسانه و با خیال بافی نیست بلکه حقیقتی است انکارناپذیر».

سوردلف در سن پترسبورگ ناچار در اختفای کامل بسر میبرد ولی مستقیماً با سازمانهای کاری مربوط بود و جلسه‌های آنها را اداره می کرد. سوردلف

در تنظیم و طبع روزنامه حزبی «زوزدا» [Zvezda یعنی ستاره] نیز در مهمی داشت. سوردلف مثل همیشه، دمی از کار کردن نمی‌آسود. فرار سوردلف از زندان پلیس را به هراس انداخت. جاسوسان تزار در همه جا به جستجو پرداختند. بالاخره در نوامبر ۱۹۱۰ سوردلف را در وسط یکی از خیابانها دستگیر کردند. باز ماهها حبس که این بار سالها تبعید هم در پی داشت جانشین دوره کوتاه فعالیت حزبی او شد.

نامه‌های زندان و تبعید

سوردلف فقط چند ماهی زندانی بود در مه ۱۹۱۱ دوباره او را به تاریم تبعید کردند. نامه‌های زمان حبس و تبعید سوردلف محفوظ مانده است. هیچ چیز بهتر از این مدارک قابل توجه، سوردلف را که بلشویکی رام نشدنی و مردی باشهامت و رفیقی بی نظیر بود، نمی‌تواند بسرای ما توصیف کند. آزارهای گارد تزاری نمی‌توانست روحیه انقلابی و اراده مبارزه جوئی او را متزلزل کند. سوردلف در محبس اوقات خود را همچنان به مطالعه میگذراند و از رفقای که با او مکاتبه داشتند دائماً درخواست کتاب می‌کرد. در مارس ۱۹۱۱ به مؤلف این کتاب چنین می‌نویسد: «من مایل بودم بدانم کتابها را چه کرده‌اند؛ آنها را برای تو بر گردانده‌اند یا دوباره بمن پس خواهند داد. اگر این نامه در پترسبورگ بتو برسد یک دیکسیونر آلمانی و کتاب «شمه‌ای از زندگانی من» نوشته بیل بزبان آلمانی - اگر موجود داری - کتاب اخلاق نوشته اسپینوزا و همچنین «نامه‌های مارکس به سورژ» و «نامه‌های لاسال به مارکس» را برای من بفرست. من طبق معمول به مطالعه مشغولم. گاهی مغزم از درک کامل بعضی از مطالب امتناع می‌کند، و در این صورت بکارهای دستی یا به استنساخ قسمتهای خوانده شده کتاب می‌پردازم. مدتی است منتظر وصول کتابهای ریاضی هستم. راجع به من اضطراری بخود راه نده. من ایام تبعید را در کمال سهولت میگذرانم. از راه صرفه جوئی در غذا توانستم هشت روپل و پنجاه و پنج کوبک کتاب بخرم: چهار جلد کتاب «تاریخ ارزش اضافی» نوشته مهرینگ و سه جلد کتاب دیگر. چه خوب بود اگر سورژ کتاب هینه را برایم می‌فرستاد او آثار کامل هینه را در یک مجلد دارد و این برای من خیلی مهم است زیرا من حق ندارم در سلولم بیش از سه جلد

کتاب علاوه بر کتابهای درسی داشته باشم. سه جلد کتاب آلمانی دارم که با وجود نداشتن دیکسیونر مدت مدیدی است آنها را خوانده ام، هر چه زودتر کتاب لغت را براریم بفرست. در خصوص آینده چندان نگران نیستم و به بهبود کامل اوضاع اطمینان دارم. چشم ما چیزهای خوب زیاد خواهد دید. فعلاً مورد ندارد راجع به خودم فکر کنم بهتر نحوی باشد این اوضاع پایان خواهد یافت. به اشکال می توان تصور کرد که به این زودی ها بتوانیم در کنار هم باشیم ولی لزومی هم ندارد اکنون در این خصوص صحبت کنیم».

آخر آوریل ۱۹۱۱: «تصور می کنم تا اواسط ماه مه به محل تبعید حرکت کنم. هنوز نمی دانم که مرا به همان محل پیشین خواهند فرستاد یا جای دیگر. من از تمایلات خود در این خصوص چیزی نمی گویم زیرا معنی ندارد البته قبل از حرکت برای تو نامه خواهم نوشت. از این رو تقریباً تا یکماه دیگر آزاد خواهم شد. درست است که از آن پس در تبعید باید بسر برم ولی معذالک می توان گفت که آزاد هستم. هر جا که مرا بفرستند قطعاً بروی خانه ای دسترسی خواهم داشت زیرا در سبیری همه جا روزخانه وجود دارد. من سعی می کنم که حتی الامکان در مصرف قوای خود صرفه جویی کنم. نظر به روابطی که بین ما وجود دارد توانسته ام قدرت تحمل سختی ها و شوق به حیات را، که بدون آنها مشکل بتوان موجودیتی برای من قائل شد، حفظ نمایم. اگر می گفتم که در فن تحمل مشقات به چند پیشرفت های تازه ای نائل آمده ام آنوقت می فهمیدی که حالم چقدر خوب است». ۱۹ مه:

«انتظار حرکت مرا ناراحت کرده است چنین احساس می کنم که اکنون در اردوگاه موقتی بسر می برم. ثبات وضع ما از این رفت و مسکن ما بیش از پیش ناپایدار بنظر می آید ما هیچ رغبتی ندارم به کاری که انجام آن زیاد وقت می گیرد دست بزدم، هر چه باشد آن کار. من فعلاً تا حدی می توانم جنوی عصبانیت خود را بگیرم و ننگذارم فعالیتم متوقف شود.

ادبیات را که از خود در آنده بودم دوباره به سلول خود فرخوانده ام. من بیش از سابق از گوشه ای به گوشه دیگر سلول در حرکت هستم. خلاصه کارم بشدت سابق نیست. فعلاً حالم خوش است ولی پیش بینی می کنم روزی خواهد رسید که دیگر برای من این خوشی جز با صرف کوشش زیاد بدست نخواهد آمد و این طبیعتاً موقعی است که مثلاً با مجبور شوم یکماه دیگر در حرکت باشم. بطور کلی از بلا تکلیفی و بیهوده انتظار کشیدن و مدام به امید تغییراتی بسر بردن متنفرم. من در اطاقم سرگردانم و قوه تصورم که تحت اختیار من است مناظر طبیعی و زیبایی سبیری را که بزودی در میان آنها خواهم بود، جلوی چشم می گستراند. از شوخی گذشته چه منظره های قشنگی است. هر جا که مرا بفرستند لابد یک رودخانه

در آنجا پیدامی شود. اگر اوب (ob) نباشد بینی با لنا خواهد بود همه این رودخانه‌ها پر آب هستند و من که فرزند حقیقی و لگنا هستم جز این چیزی نمی‌خواهم. بهر صورت تصور نمی‌کنم به هوای اینجا تا سرف بخورم چه برف ماه مه چیزی است که آنجا هم خواهیم داشت بعلاوه هوای اینجا در خلق و خسوی من تاثیری ندارد».

۲۷ مه : «... هیچ خبر داری که من به اختراع اسباب جدیدی برای شکار و ماهی گیری شروع کرده‌ام. کلیه وسایل اجرای این نقشه را در مغزم پیش بینی کرده بودم. ولی ظاهراً مثل اینکه قدری زود دست به کار شدم، خوب چاره چیست، صبر خواهم کرد. فعلاً کم و بیش آرام هستم و این برایم مفید است من نمی‌خواهم خودم را اعصابانی کنم زیرا اعصابانیت مناسب حال نیست و به من صدمه می‌زند. زاستش را بخواهی من اینجا از همه چیز خسته شده‌ام و با کمال بی‌صبری منتظر حرکت هستم. شاید اگر نمی‌دانستم که در این یکی دو روزه حرکت خواهم کرد اینقدر برای آزادی بی‌تابی نمی‌کردم ولی حالا چون از این موضوع با خبرم اشتیاق من به آزادی لامحاله شدیدتر می‌شود چه می‌توان کرد. چیز قابل تأسف این است که قشنگ‌ترین روزهای فصل گذشته است، درست در اواخر ژوئن یا اوایل ژوئیه پشه‌ها پیدامی شوند و دیگر ممکن نیست بدون پشه بند به جنگل یا سواحل رودخانه قدم گذاشت. ولی پشه بند تنفس آزاد را مانع است. زندگی من مثل پیش است بزودی علم را برای خاطر ادبیات ول خواهم کرد و در سلول خود قدم زنان قوه تصور خویش را کاملاً آزاد خواهم گذاشت که هر چه می‌تواند جولان کند. این عملی است که معمولاً از آن احتراز می‌کنم. قوه تصور من کاملاً آماده است که مناظری، یکی از دیگری قشنگتر جلوی چشم بگستراند».

سور دلف بابی صبری در انتظار حرکت بود. واضح است که بی‌تابی او جهت دیدن مناظر زیبای سبیری نبود بلکه برای این بود که در تبعید برای او امکان فرار کردن و دوباره به کارهای انقلابی پرداختن بیشتر موجود است. ولی این بار مأمورین تزار دقیقاً سور دلف را تحت نظر داشتند و کلیه وسایل جلوگیری از فرار او را پیش بینی کرده بودند و چون می‌دانستند که سور دلف خطرناکترین دشمن اتو کراسی و در فن فرار مهارت خاصی دارد او را به محل دور افتاده‌ای بنام ماکسیمکین یار تبعید کردند.

۱۳ دسامبر ۱۹۱۱ : سور دلف در این نامه شرح می‌دهد که در تبعید وضع زندگی او چگونه بوده است:

«اطاق کوچکی را پیش خود مجسم کن که عرض آن سه پا و طول آن هفت پا و از هر حیث تقریباً شبیه سلول سابق من باشد. یکی از دیوارها دو پنجره و دیگری

يك پنجره دارد. پهلوی دیوار طرف خیابان يك تختخواب چوبی که به دیوار میخکوب است و قدری آنورتر چمدان من و يك ميز كوچك و يك طرف، يك ميز ديگر و انتهای دیوار ديگر قرار گرفته است. پهلوی پنجره قفسه کوچکی گذاشته اند که کتابهایم را روی آن می گذارم. دیوار داخلی عبارت است از جدار چوبی که به سقف نمی رسد سپس يك بخاری دیواری است و بعد در کوچکی که به قسمت ديگر عمارت که مسکن صاحب خانه است بازمی شود. تمام روشنایی اطاق به وسیله يك چراغ كوچك نفتی تأمین می شود و من ديگر باین روشنایی که سابقاً به نظرم بسیار ضعیف می آمد عادت کرده ام. سقف اطاق خیلی کوتاه است. روی دیوارها راستا سرروزنامه چسبانده ام این است مسکن من. اما راجع به غذا... وضع آن چندان تعریف ندارد. اینجا هیچ چیز پیدا نمی شود نه گوشت نه ماهی - که تا موقع یخبندان کامل رودخانه همچنان نایاب خواهد بود - نه شیر و نه نان، نه تخم مرغ هیچ چیز نیست. چهار روز است خوراک ما چایی، سبب زمینی پخته یا «کواس» است. توتون من «ماخورکا» است چون توتون دیگری اینجا یافت نمی شود. معذالك این چیزها چندان وحشت آور نیست و مانع ادامه حیاتم نمی تواند بشود. وضع مزاجی من در تابستان حتی اندکی بهتر هم شده است شاید به این علت باشد که بیشتر در هوای آزاد بسمی برم. اگر اطمینان می داشتم که نامه من به مقصد خواهد رسید درخواست می کردم که به کورپسکایا و المینسکی نامه ای بنویسی و خود من هم میل داشتم برای آنها کاغذی بفرستم».

۱۵ سپتامبر: «هو تغییر کرد و تا کنون چندین دفعه برف - برفهای ریز - باریده است و رودخانه بزودی یخ خواهد بست. زمستان طولانی - بسیار طولانی - و سرد سیبری نزدیک شده است. نمی توانی تصور کنی که وضع من برای زمستان تا چه اندازه نامساعد است. لباس زمستانی و لباس گرم زیر و کتاب کافی ندارم. نه کاغذ دارم نه پاکت. ولی اهمیت ندارد چون در زمستان جایی نمی توان رفت. کجا بروم؟ تایگاه (Taiga) ی اطراف سراسر از برف پوشیده است و انسان تا کم در برف فرومی رود.

البته درده ممکن است گردش کرد ولی با لباسهای پطرسبورگ که هنوز در تن دارم بیش از پنجاه قدم نمی توانم راه طی کنم... چیزی که برای من قابل تحمل نیست نداشتن کتاب است. اگر با آخرین کشتی که چهار یا پنج روز دیگر وارد خواهد شد کتاب به من نرسد حالم زار خواهد بود. من هر چیزی را می توانم تحمل کنم مگر نداشتن کاغذ را. نامنظم بودن و طولانی بودن آنقدرها مهم نیست ولی نداشتن کاغذ با اندازه ای برایم ناگوار است که نمی توانی تصور آنرا بکنی. در اینجا مثل محبس تمام نامه های مرا کنترل می کنند حتی می توان گفت

که در زندان وضعیت از این حیث خیلی بهتر بود زیرا در آنجا من لا اقل می دانستم نامه‌هایم چگونه و از چه راهی به مقصد خواهد رسید و مدت تأخیر تقریبی آنها چقدر است ولی اینجا من بکلی از این چیزها بی خبرم. بغیر از یک نامه که پس از چهار هفته بیکی از نزدیکترین دوستان من رسید از سر نوشت سایر نامه‌ها اطلاعی ندارم و نمی دانم که آیا نامه‌ام به تورسیده است یا نه. من لا اقل این اطمینان را دارم که هر چیزی از رفقا درخواست کنم انجام می دهند و الا برای من چه بد بختی بزرگی بود! زیراحتی تمبر پست هم نمی توان تهیه کرد. راجع به ممنوعیت‌ها و فشارهایی که به تبعیدشدگان در تبعید گاهها تحمیل می شود چیزهای وحشت آوری شنیده‌ام از قبیل انتقال تبعیدی‌ها به محل‌های دور افتاده تر، منع مطالعه کتاب، منع تشکیل کوپراتیو و بطور کلی منع ایجاد هر نوع تاسیساتی که برای آسایش تبعیدشدگان مفید فایده‌ای است. از همه طرف خبرهای بد بد ما می رسد. نمی دانم رفقایم کجا هستند و در چه حالند. من نامه‌می نویسم ولی نمی دانم که نامه‌هایم به مقصد می رسد یا نه و کی می رسد. این اولین دفعه نیست که نامه‌ای را شروع می کنم و بعد آنرا ناتمام کنار می گذارم. شاید هم موفق نشوم این نامه را تمام کنم و بفرستم. من شکوه‌ای ندارم و شجاعت خود را از دست نداده‌ام ولی خشم من روبه فزونی گذاشته است و قادر هم نیستم جلوی آن را بگیرم. وضع مراسم کن : در مسکنی محقر و غیر مستقل که به اشکال می توان نام اطاق به آن نهاد، بایک چراغ کوچک نفتی، محروم از کلیه لوازم اولیه زندگی و بدون رفیق تقریباً بدون کتاب، بدون روزنامه، بدون نامه، معذک ما یوس و بدین نیستم و باز هم تکرار می کنم که من نشاط و خرمی سابق خود را از دست نداده‌ام، شاید این اظهار مرا خلاف واقع تصور کنی ولی آنچه می نویسم حقیقت است. من زیاد مطالعه نمی کنم گاهی به کارهای مختلف بدنی که کمی خستگی آوراست می پردازم، به وضع خود کمتر فکری می کنم زیرا من دوست دارم با حقایق همان طوری که هست روبرو شوم و حالا که برای زمستان اینجاما ندنی شدم فکر در اطراف آن فایده ندارد. این مصیبت آنقدر هم بزرگ نیست که نتوان تحمل کرد. با همه اینها من می توانم بزندگی خود ادامه بدهم و انرژی و شجاعت خود را همچنان حفظ کنم، من قوای خود را برای مبارزه با خلق و خوی خود تلف نخواهم کرد بلکه مصرف شایسته تری برای آن پیدا خواهم کرد».

سور دلف این نامه را روی قطعات کوچک کاغذی که برای پیچاندن سیگار استعمال می کرد با حروف بسیار ریز نوشته است از این رومی توان فهمید که برای او کاغذ چقدر ارزش داشته است.

۷ دسامبر: «... ما کسیمو کا. محل اقامت فعلی من، می توان گفت پایتخت

اوستیایک‌هاست. به مناسبت عید سن نیکلا، در بهار و پائیز، استیایک‌ها از سورت‌های خود بیرون می‌آیند و بسان رود کتا سر از یرمی شوند. ساکنین خانه‌های معدود اینجا چهار یا پنج برابر افزوده شده‌است. خانه‌ای که من در آن سکونت دارم مستثنی نیست و پراست از کودکان و جوانان. دوشبانده روز است که سروصدای بزرگ‌ها و جیغ و داد بچه‌ها آنی قطع نمی‌شود. بهلاوه عده زیادی مست نیز بین آنها هست و تومی دانی که من چقدر به مستان علاقه دارم. اطاق من از تجاوز این مردم در امان نمانده‌است. تنها جایی که کسی جرأت نکرده است به آن دست بزند تخت خواب من است. صبح‌ها که هنوز اوستیایک‌ها زیاد مشروب نیاشامیده‌اند و چندان جور نیستند در دخول به اطاق من سرده‌هستند. نوشتن من آن به آن قطع می‌شود زیرا متوالیاً در اطاقم را باز می‌کنند. یک نفر دم در چند لحظه‌ای بی حرکت می‌ایستد و سری به درون اطاق می‌کشد سپس در را بسته و می‌رود. بین اوستیایک‌ها آدم با سواد خیلی کم است. مثل اینکه آنها وظیفه خود می‌دانند که بچیزی که دارم می‌نویسم تماشا کنند و از سرعت حرکت قلم من روی کاغذ و ریزی حروف اظهار تعجب نمایند. چند نفر از آنها الان در اطاق من هستند و از پشت سر با کاغذم نگاه می‌کنند. با این وضع چگونه می‌توان چیزی نوشت. در عین حال نوشتن هم ضروری است زیرا امروز یک نفر از اینجا حرکت می‌کند و باید از این فرصت جهت فرستادن کاغذ برای تو استفاده کنم.

حالم نسبتاً بد نیست تا کنون کسالت سختی نداشته‌ام فقط اخیراً حادثه زیر برایم پیش آمد: رفته بودم با تور ماهی بگیرم. سرمایه‌ست درجه زیر صفر بود مشغول شکافتن یخ بودم که ناگهان در آب افتادم و تا کمر خیس شدم. پالتوی زمستانی ندارم و هنوز با همان لباس نازک پائیزه سرمی‌کنم. محل ماهی‌گیری هشت الی ده کیلومتر از منزل ما فاصله دارد. این اتفاق برایم ساعت دو بعد از ظهر رخ داد و من آن روز ساعت هفت صبح از منزل خارج شده بودم و تمام روز را بیرون گذراندم و برای گرم کردن خود وسیله‌ای غیر از شکستن یخ نداشتم و سراپا خیس شدم بطوریکه اهالی اینجا می‌گویند چیزی خطرناکتر از چائیدن پانیست. کفشهای من کاملاً تر شده بود. چاره‌ای نداشتم هیچ کس کفش اضافی همراه نداشتم تصمیم گرفتم فوراً به منزل برگردم. به هر زحمتی بود کفشهایم را از پا در آوردم. یکی از ماهیگیران پالتوی خود را به من داد که پاهایم را در آن پیچم. بطرف منزل حرکت کردم زیاد سردم شده بود. پس از رسیدن به خانه با زحمت زیاد توانستم بخاری را روشن کنم به هر نحوی بود خودم را قدری گرم کردم و نگذاشتم سرما بخورم. خلاصه در این مدت پیش آمده‌ای گوناگونی برای من روی داده است...»

با وجود همه سختیها معذالك سوردلف همیشه نامه‌های خود را با عبارات اطمینان بخش ختم می کرد :

« عزیزم برای من غمی بذل راه مده، من قوای روحی و جسمی خود را کاملاً حفظ خواهم کرد. امیدوارم به زندگی آزاد - به معنی واقعی کلمه - زنده و سالم برگردم. » و ما که ژاکب را می شناختیم تردیدی نداشتیم که همینطور هم خواهد شد به سلامتی او لطمه‌ای وارد نخواهد آمد، هیچ چیز نخواهد توانست قوایش را درهم شکند و او سرخوش و سالم مراجعت خواهد کرد. هر چند کسانی که ژاکب کاغذهای خود را بوسیله آنها می فرستاد مورد اطمینان او بودند، معذالك سوردلف نمی توانست در نامه‌های خود بنویسد که وی حتی در آن گوشه دور افتاده و در میان اهالی مظلوم که بار ظلم حکومت تزاری را بدوش می کشیدند، در میان مردمی بی سواد و جاهل که بازرگانان محترک آنها را در آغوش مستی و بیخودی افکنده بودند کوچکترین فرصتی را برای عملیات انقلابی خود از دست نمی دهد. چون ژاکب به واسطه ضعف بنیه قادر به تحمل اقامت طولانی در ما کسیمکین بار نبود به سختی مریض شد. اعتراض دسته جمعی تبعیدشدگان، حکومت تزاری را مجبور کرد که او را به تاریم برگرداند. از نامه‌هایی که ژاکب از تاریم نوشته است می توان فهمید که حقیقتاً آندری قوای خود را برای « مبارزه با خلق و خوی خود تلف ننمود » و بزودی « مصرف شایسته تری » برای آن پیدا کرد. ۲۳ فوریه ۱۹۱۲ : « تقریباً دو هفته از ورود من به اینجاست گذرد. در اوائل قصدم این بود که گوشه گیری اختیار کنم و فقط به مطالعه کتاب مخصوصاً مجلات بپردازم زیرا ما کسیمکا درست مثل محبسی است که انسان را از هر کس و هر چیز جدا می کند. ولی نتوانستم به اجرای تصمیم موفق شوم. طبع معاشرت جوی من سبب شد که به خواهشها و تلقینات و درخواستهای رفقا تسلیم شوم. و قبول کردم کنفرانسهای راجع به اقتصاد سیاسی بدهم. حالا به میل و ابتکار خود جلسات مباحثه راجع به حوادث روز و مبارزات انتخاباتی و غیره ترتیب داده‌ام بعلاوه قبول کردم که خودم در این جلسات صحبت کنم... » حوادث دنیای خارج زندان سوردلف را سخت برمی انگیزخت. در همان نامه چنین می نویسد :

« اخیراً جنب و جوش زیادی محسوس است و من خود را برای انجام کارهای مؤثر آماده می بینم. »

در ژانویه ۱۹۱۲ ششمین کنفرانس حزب روس در شهر پراگ تشکیل شد و طی آن طرح استقلال حزب بلشویک لنینیست تنظیم گردید. طبق تصمیمی که در این کنفرانس گرفته شد، منشویکها به طور قطع از حزب اخراج شدند

و بلشویکها نسبت به آنها پیروزی بسزرگ ایدئولوژیکی و تشکیلاتی بدست آوردند.

در کنفرانس پراگ کمیته مرکزی حزب بلشویک انتخاب شد. اعضای این کمیته عبارت بودند از لنین، استالین ارچو نیکیدزه، کالینین، اسپانداریان و سوردلف و چند تن دیگر. استالین و سوردلف در آن موقع در تبعید بسر می بردند. و انتخاب آنها به عضویت کمیته مرکزی حزب در غیاب آنها صورت گرفته بود. یک مرکز عمل برای رهبری جنبش انقلابی روسیه به اسم «اداره کمیته مرکزی روس» تأسیس گردید و استالین به مدیریت آن انتخاب شد. در اداره کمیته مرکزی روس علاوه بر استالین، سوردلف، اسپانداریان، ارچو نیکیدزه و کالینین نیز عضویت داشتند. در فوریه ۱۹۱۲ استالین برای مدت کوتاهی از تبعید فرار کرده با تمام قوا به کار پرداخت. و طبق دستور کمیته مرکزی بنواحی مهم روسیه مسافرت نمود و در پترسبورگ امور روزنامه بلشویکی «زوردا» را به عهده گرفت. در آن روزها بعلمت این که ژاندارمهای تزاری معدنچیان غیر مسلح لنا را در موقعیکه با مسالمت برای مذاکرات مربوط به مزد بیشتر پیش مدیران معدن می رفتند، به مسلسل بسته بودند تمام کشور را امواج اعتصاب فرا گرفته بود. به مدیریت استالین روزنامه بلشویکی پراودا تأسیس گردید ولی استالین در آخر آوریل توقیف و به ناحیه ناریم تبعید شد. در این تبعیدگاه دور افتاده است که برای اولین بار استالین و سوردلف یکدیگر را ملاقات کردند. قبل از اجاع به هم چیزهای بسیاری شنیده بودند و ارزش زیادی برای یکدیگر قائل بودند و احترام بزرگی نسبت به هم در خود احساس می کردند ولی تا آنوقت موفق نشده بودند همدیگر را ببینند، زیرا حبس و تبعید آنها را از هم جدا نگه داشته بود. اکنون همکاران لنین و مجاهدان برجسته حزب بلشویک که مدت کوتاهی بود در تبعیدگاه ناریم بهم رسیده بودند بواسطه وظایف مشترکشان در کمیته مرکزی با هم تماس نزدیک داشتند. کمی بعد از این ملاقات استالین موفق شد فرار کند. سوردلف نیز بدون فوت وقت خود را برای فرار آماده کرد. بوجود او احتیاج داشتند، سرعت جریان حوادث شدید بود و همه جانها را هیجان تازه ای در جنبش کارگران روسیه و امور حزبی مشاهده می شد. سوردلف برای اینکه نگهبانان خود را همراه کند برای فرار خط سیر پیچیده ای را انتخاب کرد. تصمیم گرفت از راه رودخانه اوب بوسیله قایق خود را به کشتی برساند. چیزی نمانده بود که این مسافرت بقیمت جان سوردلف تمام شود. رودخانه سیلابی بود و با قایقی کوچک امکان نداشت، آنهم برخلاف جریان، در آن حرکت کرد. سوردلف به جای اینکه به خشکی بر گردد تصمیم گرفت که در جهت جریان آب حرکت کند تا مگر

خود را به کشتی برساند. یکی از رفقایش که در قایق رانی مهارت زیادی داشت نیز با او همراه بود. رودخانه به اندازه‌ای منقلب بود که قایق را بر گرداند. از قضا رفیق قایق ران او از شناچندان سرشته‌ای نداشت. سوردلف نه تنهایی بایستی بفکر نجات خود باشد بلکه به نجات رفیق خود که در حال غرق شدن بود نیز میبایستی کمک کند. پائیز بود و رودخانه در بعضی نقاط از قطعات یخ پوشیده بود. اگر عده‌ای از تبعیدی‌های کنار ساحل متوجه مغروقین نمی‌شدند آب سرد رودخانه و لباس خیس شده، کار مغروقین را ساخته بود. تبعیدی‌ها با کوشش زیاد ده‌اقلین را واداشتند که به نجات مغروقین بشتابند. سوردلف و رفیقش را از رودخانه بیرون آوردند و آنها را گرم کردند و بدن آنها را جلوی آتش مالیدند. این ناکامی و عدم موفقیت بهیچوجه باعث یأس سوردلف نشد. سوردلف بزودی باز در صدد تهیه وسایل فرار برآمد. نزدیک بود آخرین دسته کشتی‌ها حرکت کنند و او میبایستی بهر قیمتی که باشد برای فرار از این ناحیه خود را به آنها برساند. ولی سوردلف در اجرای نقشه فرار خود توفیق نیافت. او را دستگیر و در محبس تمسک زندانی کردند. سوردلف تصور می‌کرد به واسطه فرارهای مکرر او را دوباره به ما کسیمکین‌یار خواهند فرستاد.

در آخر پاییز سال ۱۹۱۲ خانواده سوردلف وارد تمسک شد. کلنل ژاندارمری به اطمینان اینکه سوردلف مادام که خانواده‌اش در تمسک است از آنجا فرار نخواهد کرد به او اجازه داد از محبس خارج شود و به ناحیه ناریم بر گردد. ولی دلبستگی و علاقه شدید سوردلف نسبت به خانواده‌اش هرگز مانع عملیات انقلابی او نبود. مسأله مهم این بود که حزب بوجود او احتیاج داشت. درست در همان روزهای اول اقامت مادر پارا ایل، سوردلف خود را برای فرار آماده می‌ساخت. با ساکنین محل و مردم بین‌راه تا تمسک ارتباط پیدا کرد. نبودن تلگراف فرار او را تسهیل میکرد، دسترسی با او ممکن نبود مگر او را تعقیب می‌کردند. سوردلف در پنجم دسامبر، شب یکی از اعیاد بزرگ مذهبی در اواسط شب فرار کرد. محافظ او بمناسبت عید، مشروب زیاد آشامیده بود و گشت معمولی را انجام نداد. وقتی از فرار سوردلف اطلاع پیدا کردند که دو روز بود سوردلف راه طی می‌کرد. این فرار با موفقیت انجام پذیرفت. سوردلف دوباره به پترسبورگ رفت و کارهای انقلابی را از سر گرفت.

باستالین

در مدت دو سالی که سوردلف در تبعید بسر می برد در وضع کشور تغییرات زیادی حاصل شده بود. در ۱۹۱۲ موج اعتصاب سراسر کشور روسیه را فرا گرفت، بیش از یک میلیون نفر کارگردست از کار کشیدند و دهاقین برای مبارزه بر علیه مالکین اراضی قیام کردند. دامنه نظاهرات انقلابی تا به قشون هم کشیده شد. این بار دیگر فشار تزاریسیم نتوانست جلوی توسعه شدید و تازه جنبش انقلابی را بگیرد.

حزب بلشویک با موفقیت تمام صدها هزار نفر کارگر را گرد شعار انقلابی خود جمع کرده بود و یک اسلحه فوق العاده قوی یعنی روزنامه «پرودا» را نیز در اختیار داشت. «... در این موقع پرودا دل مهمی بازی می کرد و پشتیبانی توده های وسیع را نسبت به بلشویسم جلب می نمود و در مبارزه ای که برای پیشرفت مرام حزب و تشکیل یک حزب انقلابی توده طبقه کارگر در گرفته بود پرودا در مرکز این مبارزه قرار داشت و تشکیلات قانونی را گرد کانونهای نهانی حزب بلشویک جمع می کرد و جنبش کارگری را بسوی هدف مشخصی که انقلاب باشد راهنمایی مینمود.»^۱ فراکسیون بلشویک چهارمین دوما^۲ دولتی نیز در جریان حوادث انقلابی دل مهمی بازی می کرده است. در انتخابات دوره چهارم دوما در پائیز ۱۹۱۲ اعضای مهم حزب بلشویک از مراکز صنعتی انتخاب شدند. بلشویکها از کرسی دوما استفاده می کردند و مقاصد رژیم استبدادی و سیاست حکومت تزاری و استعمار بی رحمانه سرمایه داری و مظلوم سینورهای فئودال و مالکین بزرگ اراضی را فاش می کردند. وکلای بلشویک فعالیت علنی و قانونی را با عملیات نهانی توأم کرده بودند. جلسات مخفی آنها مرتباً تشکیل می شد و تأسیسات نوین حزبی، ایجاد گردید.

در این ایام استالین، که در تابستان ۱۹۱۲ از تبعید گاه ناریم فرار کرده بود، شخصاً امور روزنامه پرودا و فراکسیون دوما را اداره می کرد.

۱- تاریخ حزب کمونیست صفحه ۱۴۴-۱۴۱، چاپ فرانسه.

۲- دوما - Douma - مجلس قانونگذاری روسیه تزاری است که در

سال ۱۹۰۵ پس از جنبش انقلابی که در آن سال رخ داد برای اسكات انقلابیون ایجاد گردید.

سوردلف به محض ورود به پترسبورگ با استالین ارتباط یافت و طبق پیشنهاد کمیته مرکزی در هیئت تحریریه روزنامه پراودا و فراکسیون دوما مشغول کار شد. فعالیت‌های سوردلف و استالین می‌بایستی درخفا صورت گیرد. پلیس دقیقاً آنها را تحت نظر داشت و هر آن ممکن بود با توقیفشان فعالیت انقلابی آنها متوقف شود. سوردلف در آپارتمان بادایف، یکی از نمایندگان دوما، منزل کرد و با استفاده از مصونیت مسکن و کلاه، شب و روز در آنجا بسر می‌برد و به مقالات و انتشارات و مدارک مختلفه حزبی رسیدگی می‌کرد. رفقا برای کارهای حزبی نیز در آنجا او را ملاقات می‌کردند. استالین و سوردلف بالین مفصلاً مکاتبه داشتند. لنین در این موقع یعنی در تابستان ۱۹۱۲، برای اینکه بروسیه نزدیکتر باشد از پاریس خارج شده به گالیسی آمده بود. آزادی سوردلف بیش از دوماه طول نکشید زیرا پلیس مخفی از فعالیت او و استالین در پترسبورگ اطلاع حاصل کرد. یکی از اعضای فراکسیون دوما بنام مائینفسکی خائن نقابدار که از دستیاران پلیس بود آنها را به پلیس معرفی کرده بود. اداره پلیس هراسان در ششم فوریه ۱۹۱۳ راجع به فعالیت انقلابی استالین و سوردلف اعلامیه زیر را صادر نمود: «اداره پلیس اطلاع حاصل کرده است که کمیته مرکزی حزب کارگری لنینیست سوسیال دمکرات پترسبورگ تصمیم دارد در اورال یک چاپخانه نهانی و اداره محلی حزب دائر کند. آندری سوردلف و ژوزف جوگاشویلی (نام استالین است) مأمور اجرای قسمت فنی این تصمیم می‌باشند» بادایف به توقیف استالین و سوردلف چنین نقل می‌کرد: یکروز دربان پیش او آمد و با دادن نشانی‌های سوردلف از او پرسید که آیا چنین کسی در آپارتمان او هست یا نه؟ بادایف جواب داد که از اشخاص خارجی کسی در منزل او نیست. ولی واضح بود که پلیس رد پای سوردلف را کشف کرده بود بنابراین دیگر ممکن نبود سوردلف در آپارتمان بادایف خود را مخفی کند، قرار بر این شد که همان روز تغییر منزل دهد. طبق نقشه‌ای که بانظر سوردلف طرح شده بود شب آنروز بادایف برای بازرسی اطراف خانه از منزل خارج شد کسی را در خیابان ندید به علامت قراردادی یک سیگار آتش زد. سوردلف هم پاسخ داد: چراغ را خاموش کرد و پنجره را بست بعد از آنکه توقف داخل حیاط شد، پس از پریدن از دیوار حیاط و عبور از حصار یک انبار چوب خود را به ساحل رودخانه که درشکه‌ای در آنجا منتظر او بود رسانید. سوردلف در آپارتمان یکی از نمایندگان دیگر دوما دولنی منزل کرد ولی همان شب حکومت تزاری بدون رعایت مصونیت مسکن و کلاه به تفتیش منزل آن و کیل پرداخت. و در نتیجه سوردلف دستگیر شد.

بطوریکه بعداً معلوم گردید مالینفسکی بوسیله تلفن آدرس جدید سوردلف را به اداره پلیس خبر داده بود. چند روز بعد مالینفسکی استالین را هم در چنگال پلیس انداخت. استالین پس از فرار در منزل مخفی شده بود و بیرون نمی آمد. پلیس بابی صبری منتظر دستگیری او بود. فرصت این کار بزودی بدست پلیس افتاد. در تالار بورس کالاشینکوا کنسرتی به نفع روزنامه پراودا و سایر مقاصد انقلابی ترتیب داده بودند. معمولاً عده زیادی از کارگران و روشنفکران طرفدار حزب بلشویک در این کنسرت حضور بهم می رساندند و همچنین اعضای حزب، چه آنها تیکه آشکارا فعالیت میکردند و چه آنها بی که به عملیات نهانی می پرداختند، به این کنسرت می آمدند زیرا با استفاده از سروصدای جمعیت با هر کس که می خواستند می توانستند با فراغت کامل صحبت کنند.

استالین تصمیم گرفت به این کنسرت برود مالینفسکی این تصمیم را به اداره پلیس اطلاع داد. در همان شب اعضای پلیس مخفی استالین را در حضور عده ای از رفقایش توقیف کردند. حکومت تزاری تمام کوشش خود را بکار برد که استالین و سوردلف را بدورترین نقطه ممکنه تبعید کند تا برای آنها به هیچوجه میسر نباشد که عملیات انقلابی را دوباره از سر گیرند. آنها را به قصبه کوریکا در ناحیه دورافتاده تور و خانسک نزدیک مدار قطبی فرستادند. سوردلف در یکی از نامه هایی که به خواهرش نوشته است راجع به این تبعیدگاه دورافتاده چنین می گوید: «ژوزف جوگاشویلی و مرا صد ورست دیگر به طرف شمال نقل مکان داده و سخت تحت نظر قرار داده اند. ما بکلی از وصول نامه محرومیم. پست فقط ماهی یکبار بوسیله قاصد پیاده و با تأخیر زیاد اینجا می رسد. رویهم رفته دفعات ورود پست به اینجا در سال از هشت یا نه تجاوز نمی کند معذالک وضعیت از ما کسب میکنیم. بهتر است. خواهش می کنم هر چه می فرستی به آدرس سابق من بفرست رفقا آنرا برای من خواهند فرستاد. چون برای جوگاشویلی مقداری پول رسیده بود چهار ماه است که او را از کمک خرج محروم کرده اند. من و او احتیاج زیادی به پول داریم ولی به اسم ما نباید چیزی فرستاده شود. این مطلب را به رفقایم هم بگو. سابقاً برای تو نوشته بودم که من مقداری مقروضم، بهتر است بجای اینکه پول برایم فرستاده شود آنرا مستقیماً برای طلبکاران من بفرستی. من آدرس آنها را به تو اطلاع خواهم داد. بایدروی کوپن بنویسی «بابت قرض ژ.س.» من منتظر وصول چیزهایی که خواسته بودم هستم نامه بعدی را از کوریکا به تو خواهم نوشت جز به تو به کس دیگری در پترسبورگ نامه نمی نویسم، تصور می کنم که رفقا به وسیله تو از حال مستحضر می شوند» ژاکب تو بیشتر و زیادتر برایم نامه بنویس من همین تقاضا

را از رفقا هم دارم. بهر جهت برای چند نفر در پترسبورگ نامه نوشتم. آدرس من تغییری نکرده است.^۱

منظور سوردلف از کلمات طلبکاران، قرض و غیره که در نامه خود ذکر کرده است اشاره به این بود که برای فرارش پول، گذرنامه و آدرس‌هایی لازم است. هم سوردلف و هم استالین به‌رهائی خود بی‌اندازه علاقمند بودند زیرا به هیچ‌وجه نمی‌توانستند خودشان را راضی کنند که از کارهای مؤثر انقلابی دور بمانند. برای نظارت آنها مأمورین مخصوص تعیین شد، نامه‌ها و حواله‌هایی که به اسم آنها می‌رسید دقیقاً مورد بازرسی قرار می‌گرفت برای جلوگیری از فرار استالین و سوردلف تصمیمات وحشیانه و شدیدتی اتخاذ شده بود، بعلاوه اشکالات مهم دیگری نیز برای فرار آنها وجود داشت. استالین و سوردلف را در ناحیه‌ای زندانی کرده بودند که بوسیله سد غیر قابل عبور تایگا از سایر نقاط کاملاً مجزای بود ناحیه تورخانسک در قسمت سفلی رود نیستی واقع است و از یک طرف تا مدار قطب شمال و از طرف دیگر تا وسط تایگای بیکران امتداد دارد. در این ناحیه تا حدود هزارها کیلومتر تنها وسیله ارتباط عبارت است از اسب و سگ. پست پترسبورگ و مسکو فقط ماهی یکبار به آنجا می‌رسید. نقاط مسکون این ناحیه که تعداد آن چندان زیاد نیست در امتداد ساحل رودخانه قرار گرفته‌اند، بنابراین فرار امکان نداشت، تایگای غیر قابل عبور آنها را به مرگ تهدید می‌کرد. تمام نقاط بین راه تلگراف بهم ارتباط داشتند و هر آن ممکن بود فرار کنندگان بدام بیفتند و دستگیر شوند. این بار استالین و سوردلف تا انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در تبعید باقی ماندند. از روی نامه‌های سوردلف می‌توان فهمید که تا چه حد مایل بود بدانند که در خارج از تبعید گاه او چه می‌گذرد. در ۱۲ اوت ۱۹۱۴ سوردلف از کوریکا چنین می‌نویسد: «فعلاً به چیزی که بیشتر از همه علاقمند دانستن حوادثی است که در آنجامی گذرد. ما تقریباً از همه جایی خبریم. تلگراف و روزنامه در اینجا نایاب است و به اخباری که به صحت آنها بتوان کاملاً اطمینان داشت دسترسی نداریم» «آژانس تلگرافی پترسبورگ» هم به هیچ وجه درخور اعتماد نیست. مسافرینی که اینجامی آیند عموماً آنقدرها فهمیم نیستند که از آنها بتوان اطلاعات روشنی راجع به مسائلی که ما ذی‌علاقه هستیم بدست آورد. بعضی از رفقا برای جنبش کارگری شکست‌بزرگی را پیش‌بینی می‌کنند و حدس می‌زنند که ارتجاع پیروز خواهد شد و این جنبش را پشت سر خواهد گذاشت. ولی من چنین چیزی را نمی‌توانم باور کنم. بعکس من تصور می‌کنم که

۱ - «استالین در تبعید گاه تورخانسک» نوشته V. Schweitzer صفحه

جنبش کارگری جهش بزرگی را بطرف جلو خواهد کرد. مصائب جنگ و اثرات آن لزوماً به طبقات و امانده فشار وارد خواهد آورد و سبب تشدید جنبش‌های انقلابی خواهد شد و توده‌های وسیع کشورهای عقب افتاده را که از نهضت‌های انقلابی برکنار مانده‌اند بیدار خواهد کرد ممکن است در مدت جنگ مرتجعین به عملیات وحشیانه‌ای دست بزنند ولی پیروزی از آن‌ها نخواهد بود شاهنامه آخرش خوش است». در اواخر سال ۱۹۱۴ سوردلف را به کوریکا منتقل کردند. بدو او را به قصبه سلیمانیا در حوالی مرکز این ناحیه و چندی بعد به قصبه موناستیر سکویه (توروخانسک کنونی) فرستادند. در اینجا وضع پست بهتر بود. روزنامه‌ها و مجلات منظم ترمی رسید و از تبعیدشدگان تازه‌ای که به آنجایی آمدند ممکن بود راجع به مراکز مهم کارگری اطلاعاتی بدست آورد. سوردلف در تبعید شب و روز کاری کرد و علاوه بر تفحصات نظری که شخصاً به عمل می‌آورد بارها نیز مطالعاتی انجام می‌داد. در این سالها يك سلسله مقالات راجع به ناحیه توروخانسک نوشت که در روزنامه وستینگ یورویی [به معنی: قاصداروپا] درج شده است (یادداشت‌ها و نامه‌هایی نیز از سوردلف در روزنامه سیبری منتشر شده است) سوردلف برای ایستگاه آثار جوی محل مطالعاتی می‌کرد، درس‌هایی خصوصی می‌داد و بالاخره به کارهای منزل رسیدگی می‌کرد. تمام وقت او از ساعت ۷ صبح تا ساعت هفت یا هشت شب کاملاً گرفته بود. شبها غالباً رفقای تبعیدی آندری در اطاق او جمع می‌شدند. گرچه این مجامع شبانه برای مذاکرات و مباحثات جدی تشکیل می‌شد ولی در ضمن رفقا به شوخی و بذله گوئی نیز می‌پرداختند و وقتی از خانه سوردلف خارج می‌شدند، قلبشان از مسرت و خوشی سرشار بود. دوستان سوردلف برای استراحت، شوخی، آوازخوانی به منزل آندری می‌آمدند غالباً این جمع خوشحال در هوای سرد شوخی کنان در حالیکه آوازی خواندند، به جنگل مجاور خانه کوچک سوردلف می‌رفتند، برف بازی می‌کردند، و یکدیگر را در توی برف هول می‌دادند. آندری سر دستة رفقا از همه شوختر بود. همیشه اولین کسی بود که سرودی را زمزمه می‌کرد بدون اینکه بدی صدایش مانع او گردد. در نمایش‌ها و شب‌نشینی‌هایی که در نا تر محلی (عمارت آموزشگاه) ترتیب داده می‌شد آندری اولین کسی بود که رقص را شروع می‌کرد هر چند که در فن رقص چندان استاد نبود. خیلی علاقه داشت که دیگران را بشوخی وادارد و موجبات خوشی و مسرت آنان را فراهم کند. نه حبس، نه آبتنی در رودخانه سرداوب، نه ماکسیمکین یار نتوانست فعالیت نخستگی ناپذیر و شوق به حیات را از او بگیرد. آندری ب ورزش علاقه زیادی داشت و مدتی که در توروخانسک بود هیچوقت فرصت بازی اسکی را از دست نمی‌داد. سوردلف

هم چنین یکی از مشتاقان پر شور مسابقه های سگ دوانی بود و خودش اداره یک تیم را به عهده می گرفت. سور دلف دو تا سگ داشت. چیزی تعجب آور اینک یکی از این سگها که معمولاً آرام و مطیع بود وقتی یکی از عمال پلیس به خانه سور دلف قدم می گذاشت پارس کنان به طرف او حمله می کرد به همین جهت اعضای پلیس مجبور بودند پس از ورود به حیاط قبلاً با انگشت به پنجره اطاق سور دلف بکوبند و همین امر آنها را از لذت غافلگیر کردن مجامعی که در منزل سور دلف تشکیل می شد محروم می کرد. بعدها گزارشی در دارالانشاء اداره پلیس بدست آمد که در آن یکی از جاسوسان نوشته بود که در شب عید سال ۱۹۱۷ بعلت اینکه شبیه های پنجره های طرف جنگل یخ زده بود دیدن درون اطاق سور دلف از بیرون ممکن نبود و از طرف دیگر سگ هم مانع دخول آنها به حیاط بود لذا آنها نتوانستند هویت اشخاصی را که در منزل سور دلف جمع شده بودند تعیین کنند. بین سور دلف و اهالی محل روابط بسیار دوستانه و محبت آمیزی برقرار بود، بیشتر به این جهت که سور دلف در تبعید همیشه مقداری دوا با خود داشت و در موقع لزوم آنها را در اختیار اهالی می گذاشت و چون سابقاً در دواخانه کار کرده بود موارد استعمال دقیق داروهارا میدانست. دیگر اینکه اشخاص بیسواد برای نوشتن نامه نیز به سور دلف مراجعه می کردند چه بسا اتفاق می افتاد که سور دلف تمام سال برای اشخاص بی چیزی که بناحق از او مالیات مطالبه کرده بودند میبایستی متوالیاً به ادارات مزبور کاغذ بنویسد. سور دلف هم چنین به تونگوزها و اوستیاکها کمک می کرد که بازار گانان پوست آنها را مغبون نکنند. تماس های دائمی با اهالی بومی برای سور دلف موثق ترین منبع مطالعه اقتصاد ناحیه تورو خانسک بود. وقتی پست وارد می شد و مخصوصاً اگر تبعیدیهای تازه ای از پطر سبورگ می آمدند در زندگی یکنواخت تبعید جنبشی محسوس ظاهر می شد.

ب. ایوانوف راجع به ملاقات خود با سور دلف در تورو خانسک

چنین می نویسد:

«مراد رقصه موناستیرسکو به پیدا کردند در بین راه اطلاع پیدا کرده بودم که سور دلف در آن قصبه است پس از رسیدن به آنجا بلافاصله به جستجوی او پرداختم تا او را پیدا کردم. در دم مذاکرات پرهیجانی بین ما صورت گرفت. من جریان حوادث مراکز کارگری را برای او بتفصیل نقل می کردم و نام کارخانه هائی که در آن کارگران دست از کار کشیده بودند می شمردم: لسر، پای ویای ن، آیوان، ارسیکون و غیره... چشمهای ژاکب می درخشید مثل اینکه خودش الان در این کارخانه هاست و در اجتماعات کارگری جنگل حاضر است و در عملیات نهانی و پیچیده حزبی شرکت دارد.

برای عملیات در آن نواحی چه سازمان‌هایی داده شده است؟ - با توده تاجه حد ارتباط برقرار گردیده است؟ - آیا در قشون اقداماتی به عمل آمده است و می‌توان نتایج مثبتی را انتظار داشت؟

اینها از جمله سئوالات گوناگونی بود که سوردلف در حالیکه در اطاق قدم می‌زد و سیگاری کشید از من می‌کرد. آن شب را مدتی با هم صحبت کردیم، من در اولین ملاقاتم با سوردلف همان احساسات دوستی عمیقی که یک نفر شاگرد نسبت به معلم دارد نسبت به او در خود احساس کردم.»

جنگ امپریالیستی اثرات خود را ظاهر می‌کرد. پریشانی اقتصادی پایه قوای حیاتی کشور را بکلی سست کرده بود. قشون که تحت فرماندهی امرای فاسد قرار داشت متحمل شکست‌های پیاپی شده بود. انعکاسات جنگ تا به ناحیه تور و خانسک هم رسید. خبر بسیج عمومی زمستان ۱۹۱۶ تبعدی‌ها را به هیجان آورده بود. عده زیادی از آنها در حدود بیست نفر - به زیر پرچم خوانده شده بودند. سوردلف از دوری رفقا متأثر بود ولی به فرصتی که آنها برای عملیات انقلابی بین سر بازان بدست آورده بودند رشک می‌برد. رژیم سخت قشون بمراتب از زندگانی در محلی دور افتاده مطلوب‌تر بود. تجهیز مجرمین سیاسی از طرف حکومت تزاری، نوید می‌داد که زمان تغییر وضعیت نزدیک شده و دوره جنگ و تبعدی روبه پایان است. و مقدمه بروز حوادث تازه‌ای که بیک خطر و پیروزی است شروع گردیده است. سوردلف در موقع وداع بارفقا چنین گفت:

«ما باز در پترسبورگ یا سایر مراکز کارگری بهم خواهیم رسید و با هم کار خواهیم کرد.»

در اوایل مارس ۱۹۱۷ خبر سقوط اتو کراسی در تور و خانسک منتشر شد. اولین فکر سوردلف این بود: لازم است فوراً به آنجا نیکه به قوای ما احتیاج دارند، جایی که مبارزه جریان دارد حرکت کنم، باید خود را هر چه زودتر به پترسبورگ برسانم. تنها جاده این مسافت عبارت بود از سطح یخ بسته رود نیستی و در حدود هزارها کیلومتر راهی بایستی با اسب طی کرد. عده سورتمه‌هایی که آماده حرکت بودند چندان زیاد نبود. سوردلف قصبه موناستیرسکویه را در میان طوفان برف ترک کرد. باد چنان شدت می‌وزید که کسی قادر نبود خود را روی زمین نگاهدارد و برف به اندازه‌ای سخت می‌بارید که کسی نمی‌توانست یک قدم جلو تر خود را ببیند. سورتمه‌ها بعد از پائین آمدن از سرایشی ساحل و رسیدن به رودخانه، در پشت پرده ضخیم برف ناپدید شدند و پس از پنج یا شش روز به حوالی نیستیسک رسیدند. مسافری مجبور بودند آهسته و با احتیاط حرکت کنند چه هر آن ممکن بود در حفره‌ای برای ابد فرو روند. آب شدن یخ نیستی نزدیک بود شروع شود ولی

سوردلف عجله داشت هر چه زودتر خود را به پترسبورگ که استالین پس از برگشتن از تبعید در آنجا منتظر او بود، برساند. فعالیت انقلابی سوردلف وارد مرحله جدیدی شد، دیگر سرگردانیهای زندان و تبعید پایان یافته بود. لنین بعدها راجع به سوردلف چنین می گوید:

«... همین راه دراز فعالیت نهانی بیش از هر چیز مشخص می کند کسی را که دائماً در مبارزه شرکت داشته و هیچوقت ارتباط خود را از توده قطع نکرده است، کسی که هرگز روسیه را ترك نگفته و همیشه باشایسته ترین کارگران کار کرده است و با وجود گوشه گیری که تعقیب های پلیس انقلابیون را به آن محکوم میکند، نه تنها توانست برای کارگران پیشوائی محبوب، پیشوائی که در درجه نخست به رموز کارهای عملی واقف است بشود، بلکه همچنین توانسته است سازمان دهنده پرولتاریای مرفعی گردد.»^۱

تدارك انقلاب سوسیالیستی

سوردلف چندی بعد از مراجعت به پترسبورگ برای تشکیل و اداره «کنفرانس محلی حزب» به اورال رفت. رفقای حزبی اورال بعنوان پیشوای قدیمی خود از او پذیرائی کردند. سوردلف، مدافع و مفسر با حرارت افکار لنین، مبارزه را شروع کرد و از سیاست خائنانانه و خدعه آمیز منشویکها و «سوسیالیستهای رولوسیونر»^۲ پرده برداشت و شجاعانه برای بسط جنبه های سوسیالیستی انقلاب

- ۱- آثار لنین جلد بیست و چهارم صفحه ۸۱-۸۰ چاپ روسی.
- ۲- سوسیالیستهای رولوسیونر (S.R.) ، افراد حزب سوسیال رولوسیونر (انقلابیون - اجتماعيون) که در اوائل قرن بیستم در روسیه تشکیل شده است. مشی این حزب عبارت بود از ترور. انقلابيون - اجتماعيون طرفدار تقسیم عادلانه اراضی بودند. لنین ثابت کرده بود که این شعار يك شعار سوسیالیستی نیست بلکه به منظور حفظ منافع سرمایه داران و کولاکهاست. در انقلاب فوریه ۱۹۱۷ کاملاً آشکار شد که این حزب مدافع سرمایه داران و ملاکین است. انقلابيون - اجتماعيون به اتفاق سایر احزاب ضد انقلابی بر علیه بلشویکها و کارگران انقلابی شدیداً مبارزه می کردند. پس از انقلاب اکتبر، انقلابيون - اجتماعيون تشکیل دهنده توطئه ضد انقلابی و مبارزه مسلحانه دستجات گارد سفید بر علیه جمهوری شوروی بودند.

طرحی تنظیم کرد. سوردلف جداً از روش سیاسی بلشویکها دفاع می نمود و با اعضای حزب همراهی میکرد که قدرت و نفوذ سازمان بلشویکی او را بین کارگران آنجا بالا ببرند. سوردلف در کنفرانس حزب کارگری سوسیال دموکرات روس (بلشویک) که در پتر و گراد تشکیل شده بود بعنوان نماینده او را شرکت نمود در این کنفرانس سوردلف برای اولین بار لنین را ملاقات کرد. حزب برای سوردلف ارزش زیادی قائل بود و به او اعتماد کامل داشت. سوردلف در کنفرانس آوریل دوباره به عضویت کمیته مرکزی حزب بلشویک انتخاب شد و منشی کمیته مرکزی به از او گذار گردید. از آوریل ۱۹۱۷ به بعد سوردلف فقط به مدت های کوتاه و برای انجام بعضی مأموریت های مهم که از طرف کمیته مرکزی حزب به او داده می شد مرکز ترک می کرد. بقیه وقت خود را به عملیات انقلابی و همکاری روزانه با لنین و استالین مصروف می داشت. در پیشنهادات تاریخی لنین در کنفرانس آوریل که نقشه مبارزه به منظور عبور از انقلاب دموکراسی بورژوا به انقلاب سوسیالیستی طرح شده بود برای جلب پشتیبانی توده ها و بدست آوردن اکثریت در شوراها تأکید زیادی به عمل آمده بود. سوردلف تمام هنر و استعداد سازمانی خود را برای اجرای این منظور بکار انداخت.

جریان حوادث روز بروز سریعتر می شد همکاری روزانه با لنین و استالین، تجربیات سیاسی و استعداد سازمانی به سوردلف کمک می کرد که بخوبی راهی را که باید در جریان حوادث پیش گیرد، تشخیص دهد و طریقه حل مسائل پیچیده را پیدا کند. وقتی یکی از کارکنان حزبی ولایات برای رفع مشکلاتی که در امور حزبی پیش می آمد به سوردلف مراجعه می کرد قبل از اینکه همه جزئیات امر را توضیح دهد سوردلف عیب کار را کشف می کرد و پس از چند سؤال دستور لازم صادر می نمود و در صورت احتیاج شخص دیگری را برای رسیدگی و رفع مشکلات به محل می فرستاد. دستورات او به اندازه ای واضح و کامل بود که فرستاده او مانند کسی که در محل و حزب آنجا سالها کار کرده باشد از هر حیث روشن بود. مبارزین حزبی از سرعت انتقال و قوه تشخیص سوردلف در تعجب بودند، غالباً کسانی که او را برای کاری ملاقات می کردند چنین می گفتند: «من تصور کردم سوردلف، قبل از ورود من به اطاق کارش در اطراف این مسأله با تفکر و سنجیدگی کامل مطالعه کرده بود.» هر کس سوردلف را ملاقات می کرد چنین احساس می نمود که سوردلف کسی است که به سہولت و بدون صرف کوشش زیاد قادر است غامض ترین مسائل را حل کند. ولی این سہولت ظاهری در حل مسائل در حقیقت نتیجه تمرکز بزرگ فکر و اراده سوردلف بود. حافظه خارقالعاده

سوردلف برای او كمك ذیقیمتی بود. اگر ولو یکبار راجع به یکی از تأسیسات حزبی و اشخاص مربوط به آن در رابطه متقابل آنها مطلبی می شنید برای همیشه در خاطر هاش نقش می بست. در این روزهاست که دفتر یادداشت معروف سوردلف بوجود آمده است. این یادداشت ها در امور سازمانی به او بسیار كمك می کرد. سوردلف نقشه کار کنگره شوراها، اسامی ناطقین و اعضای کمیسیون و نظایر این چیزها را در این دفتر می نوشت.

سوردلف برای بازرسی حسن اجرای دستورات مختلف خود نیز از این دفتر چه استفاده می کرد. وقتی موضوعی تصفیه می شد سوردلف او را ق مربوطه را از دفتر یادداشت خارج می کرد و با دفتر جدیدی شروع می کرد.

در شانزدهم ژوئیه کارگران و سربازان پطرو گراد در خیابانها سرازیر شده و بر علیه عملیات جنایت آمیز حکومت موقتی که بجای پایان دادن به جنگ به آنها حمله تازه ای دست زده بود، به تظاهرات پرداختند. این تظاهرات ناگهانی که در ابتدا چندان مهم به نظر نمی رسید سریعاً به تظاهرات بزرگ مسلح تحت شعار «قدرت از آن شوراهاست» تبدیل گردید. برای قلع و قمع تظاهرکنندگان واحدهای ارتجاعی و دستجات یونکری و افسران به محل اعزام شدند و در نتیجه خون عده ای از کارگران و سربازان به زمین ریخته شد. شکنجه ها و آزارهای جنون آمیزی نسبت به بلشویکها شروع گردید. لنین برای اینکه از شر جاسوسان حکومت موقتی در امان باشد مجبور شد خود را مخفی کند. طبق دستورات لنین کلیه امور حزبی پطرو گراد را استالین، سوردلف، مولوتوف و ارجونیکیدزه اداره می کردند. عملیات آنها تا حدی مخفیانه صورت می گرفت. سوردلف از خانه بدرآمد و به دربان گفت که قصد دارد از پطرو گراد بیرون برود. دوباره سرگردانی او شروع شد. سوردلف مانند دوره ای که با رژیم تزاری به عملیات نهانی مشغول بود در هر جائی که پیش می آمد شب می گذراند. روزنامه های بورژوا تمام قدرت سخن پردازی خود را برای مرعوب کردن بورژواهای کوچک بکار انداختند و بلشویکها را در نظر آنها موجودات جهنمی جلوه دادند. این روزنامه ها سوردلف را «شیطان سیاه، شیطان فولادی» می نامیدند. در دوره ای که حملات مجنونانه به منظور کشتار و شکنجه بلشویکها به منتهی درجه شدت رسیده بود وسایل تشکیل ششمین کنگره حزب فراهم شد. این کنگره در اواخر ژوئیه و اوائل اوت ۱۹۱۷، در پطرو گراد نهانی تشکیل شد. جلسات این کنگره نیز کاملاً مخفی بود و دائماً محل آن را تغییر می دادند عمال حکومت موقتی برای دستگیری اعضای کنگره تمام شهر را زیر و کردند و مدام در جستجوی لنین، استالین، سوردلف و سایرین بودند.

بنین به علت اینکه پلیس در تعقیب او بسود نمی‌توانست در کنگره شرکت کند لذا استالین و سوردلف را مأمور اداره کنگره کرد. سوردلف کارهای سازمانی، تنظیم مقررات کنگره و تهیه صورت گزارشات سازمانهای ولایات را به عهده داشت. برای انجام این وظایف دقت و سرعت زیادی لازم بود زیرا کنگره به واسطه تنگسی وقت می‌بایستی به کارها سریعاً رسیدگی کند و از طرف دیگر چون راجع به مسأله مهم قیام مسلحانه می‌بایستی تصمیم گرفته شود لذا برای کنگره در دست داشتن اطلاعات دقیق راجع به اوضاع ولایات در درجه اول اهمیت قرار داشت. در ششمین کنگره حزب بلشویک، استالین از طرف کمیته مرکزی گزارشی مربوط به سازمان را خواند. کنگره حزب تأکید کرد که تمام کوشش خود را به تدارک قیام مسلحانه مصروف دارد. در جلسه دهم اکتبر کمیته مرکزی حزب بلشویک، سوردلف گزارشی راجع به وضع تمام کشور روسیه به کنگره تقدیم کرد. در روزهایی که سرنوشت انقلاب کارگری تعیین می‌شد دادن اطلاعات صحیح از وضع کشور مأموریتی بود که مسئولیت بسیار مهمی در برداشت. گرچه وسایل فنی کمیته مرکزی بسیار حقیر بود معذالک سوردلف موفق شد يك رشته مدارك مهم و موثق جمع‌آوری کند. از سیل مردمی که همه روزه به طرف اطاق کار سوردلف روان بود بطور وضوح معلوم می‌شد که طبقه کارگر شهرها و کارخانجات مختلف برای مبارزه بر علیه بورژوازی کاملاً آماده است. سوردلف طرفدار پرشور انقلاب، که بروحیه توده‌ها آشنایی کامل داشت و گزارشات او متکی به حقایق و واقعیت‌ها بود بشدت بر علیه کسانی که بین مردم ایجاد وحشت می‌کردند و همچنین بر علیه اشخاص دو دل و مردد به مبارزه پرداخت. در روزهاییکه وسائل مستقیم قیام مسلحانه را تهیه می‌دیدند، سوردلف ثابت کرد که برای فرماندهی و رهبری شایستگی زیادی را داراست.

سوردلف در کلیه مراحل تدارك وسائل قیام شرکت داشت. بخوبی تشخیص می‌داد که هر کس برای چه مأموریتی مناسب است. به مبارزین و کارکنان حزب که به محل کاراومی آمدند دستورات و اوامر روشنی صادر می‌کرد... «به فلان کمیته اطلاع دهید که در صورت احساس خطر از طرف دستجات کرنسکی خط راه آهن را منهدم نمایند. به فلان کمیته ابلاغ کنید که محل انشعاب راه آهن و مرکز تلگراف و تلفن را بوسیله واحدهای خودمان اشغال کنند».

در شانزدهم اکتبر سوردلف در یکی از جلسات مهم کمیته مرکزی حزب

به کامنف و زینوویف خائنین پستی که ضدلنین به مبارزه برخاسته بودند و با انقلاب مخالفت می کردند، پاسخ دندان شکنی داد: «تناسب قوا به نفع ماست باید اصلاحات لازم به عمل آید تا وسایل فنی موثرتر و نیرومندتر شود.»

در همین جلسه «مرکز حزبی» برای اداره امور مربوط به انقلاب تأسیس شد و استالین بریاست و سوردلف به عضویت آن انتخاب گردیدند. چند روز بعد، در بیست و یکم اکتبر، استالین و سوردلف مأمور شدند فراکسیون بلشویک را در دومین کنگره شوراها که قریباً می بایستی تشکیل شود اداره کنند.

در ۲۴ اکتبر، کمیته مرکزی سوردلف را مأمور کرد که مراقب حکومت موقتی واحکام و فرامین او باشد. سوردلف همچنین عهده دار حفظ تماس دائم با قلعه پتروویل بود. در همان شب لنین به اسمولنی که مرکز ستاد انقلاب بود وارد شد و زمام امور انقلاب را بدست گرفت حمله بزرگ شروع شده بود. سوردلف از صبح زود تا پاسی از شب در اسمولنی بکار مشغول بود و باشوق وافر و ایمان کامل به پیروزی، رشته های تشکیلات را محکم در دست داشت. پیروزی که کمیته انتظار آنرا کشیده بود بدست آمده بود. دیگر می بایستی برای تحکیم قدرت جوان شوروی مبارزه را شروع کرد. سوردلف بقول لنین - مقام شخص اول اولین جمهوری شوروی یعنی مقام ریاست کمیته اجرائیه مرکزی شوراها روسیه را احراز نمود.

اولین رئیس اجرائیه کمیته مرکزی شوراها روسیه

سوردلف عملانشان داد که حزب در تعویض مقام ریاست کمیته اجرائیه مرکزی روسیه به او مرتکب خطایی نشده بود. جمهوری جوان شوروی در آن موقع روزهای سختی را می گذراند. سرمایه داران، مالکین بزرگ ارضی، عمال تزار، ژنرالها، افسران ضد انقلابی، و احزاب ارتجاعی - کادتها، منشویکها،

۱ - کادتها: دمکراتهای مشروطه خواه را در زبان روس بطور مخفف «کادت» می گویند این حزب بطور رسمی در ۱۹۰۵ تشکیل گردیده است. تمام جدیت این حزب تا انقلاب روسیه بدست گرفتن زمام دولت و «تجدید سازمان اجتماع آرزاء قانونگذاری» بوده است ولی در حقیقت منظور حزب مزبور ایجاد اختلال در سازمان انقلاب و کنار آمدن با تزار است. کادتها در باطن سلطنت طلب بودند و پس از انقلاب اکتبر هم محرك ضد انقلابیون بودند و بسیاری از سازمانهای ضد انقلابی به دسائس آنها ایجاد گردیده است.

سوسیالیست رولوسیونرها که در مبارزه اکثریت مغلوب شده بودند بحکومت کارگران ودهاقین حمله ور شدند. بسزودی جمهوری شوروی خود را در حلقه دشمنان خویش محاصره دید.

خطر مهلکی کشور را تهدید می کرد. امپریالیسم آلمان، تادندان مسلح، دم دروازه بطرو گراد رسیده بود. می بایستی هم وسائل دفاع کشور را فراهم کرد و هم اساس یک دولت جدید - دولت شوروی - راریخت. می بایستی دستگاه فرسوده دولتی را منهدم کرد و بجای آن ارگانهای اداری تازه ای با شرکت توده های وسیع ملیتهای مختلف روسیه تزاری سابق بوجود آورد.

می بایستی ملل روسیه شوروی را بگرد حزب لنین و استالین جمع کرد و ابتکارات مولده آنها را رهبری نمود و برای اولین بار در تاریخ، مسائل غامض و پیچیده ایجاد اولین دولت سوسیالیستی کارگران ودهاقین جهان را حل کرد. در اولین ماههای بعد از پیروزی، اداره کمیته اجرائیه مرکزی روسیه که از نمایندگان احزاب مداراجو و سازشکار - از سوسیالیستهای رولوسیونر دست راست و منشویکها گرفته تا سوسیالیستهای رولوسیونر «چپ» و ماکسیمالیستها * و آنارشیبستها ** مرکب بود متانت و کاردانی مخصوصی لازم داشت، سوردلف با کوششی خستگی ناپذیر بر علیه خائنین منافع طبقه کارگر به مبارزه پرداخت و با دست توانای خود بنیان دولت جوان شوروی را مستحکم می کرد.

یکی از مسائل اولیه روز که می بایستی به حل آن همت گماشت تعیین سرنوشت مجلس موسسان بود. اعضای این مجلس قبل از اکتبر انتخاب شده بودند و واضح است که در انتخاب آنها اراده ملت به هیچ وجهی دخالت

* ماکسیمالیستها : جناح چپ حزب «سوسیال رولوسیونر» روسیه که در اولین مجمع عمومی آن حزب در سال ۱۹۰۶ تجزیه شدند و حزبی تشکیل دادند نیمه آنارشیبست و خود را بنام (اس. ارهای ماکسیمالیست) نامیدند. ماکسیمالیستها خواستار ملی نمودن اراضی و فابریکها و کارخانجات بودند ولی این تقاضا به منزله نقابی بود که چهره حقیقی آنها را می پوشاند. آنها پیشنهاد می کردند که ترور و سیله مبارزه قرار گیرد. متدرجاً ماکسیمالیستها رو به فساد گذاشته و تبدیل به گروهی غارتگر و بی ایمان و غاصب اموال مردم شدند و در سال ۱۹۲۰ بطور قطع از میان برداشته شدند.

** آنارشیبستها یعنی هر چه و مرج طلبان

نداشته است. این مجلس می‌بایستی در پنجم ژانویه ۱۹۱۸ تاریخی که ضد انقلابیون بابت صبری انتظار آنرا می‌کشیدند افتتاح شود. ضدانقلابیون تمام قوای خود را برای گشودن مجلس بکار بردند و شعار خود را چنین اعلام داشته بودند «تمام قدرت از آن مجلس مؤسسان است». روز افتتاح مجلس مؤسسان فرا رسید کمیته اجراییه مرکزی روسیه به سوردلف مأموریت داد که جلسه را افتتاح کند ولی سوسیالیست رولوسیونرها و منشویکهای روسیه کاندید خودشان را به عنوان «رئیس سنی» تعیین کردند. رئیس سنی پشت تریبون رفت، زنگ ریاست را در دست گرفت. و خواست جلسه را افتتاح کند ولی سوردلف ناگهان پهلوی او ظاهر شد و او را که با وضع رقت باری مشغول صحبت بسودبا دستی محکم کنار زده و با صدائی قوی که بر جیغ و داد سوسیالیست رولوسیونرها و منشویکها غالب بود به آرامی چنین اعلام داشت: «کمیته اجراییه مرکزی شوراهای کارگران و دهاقین مرام امور کرده است که این جلسه را افتتاح کنم. کمیته اجراییه مرکزی شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهاقین... امیدوار است که مجلس مؤسسان کلیسه احکام و تصمیمات شوراهای کمیسرهای ملی را کاملاً به رسمیت خواهد شناخت» «... کمیته اجراییه مرکزی امیدوار است مجلس مؤسسان که نماینده حقیقی منافع ملت است اعلامیه‌ای را که الان مفتخرم متن آنرا به استحضار آقایان برسانم تصویب خواهد نمود»، * سپس سوردلف با صدائی بلند و روشن متن «اعلامیه حقوق ملل روسیه» را چنین خواند: «۱- روسیه، بدینوسیله جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و کشاورزان اعلام می‌شود. تمام قدرت، چه در مرکز و چه در سایر نقاط از آن شوراهاست. ۲- جمهوری شوروی روسیه به شکل اتحادیه جمهوری‌های ملی شوروی بر اساس اتحاد آزادانه ملل آزاد بنا نهاده می‌شود.» همانطوریکه می‌بایستی انتظار داشت مجلس مؤسسان از تصویب احکام و تصمیمات دومین کنگره شوراهای راجع به صلح، زمین و تعویض قدرت به شوراهای امتناع ورزید. پس از چند ساعت این مجلس منحل شد. دسیسه‌های ضدانقلابیون برای متوقف کردن پیشرفت پیروزمندان حکومت شوروی به نتیجه‌ای نرسید.

نفوذ و اهمیت سوردلف به عنوان یکی از مؤسسين حکومت شوروی روز به روز بالاتر می‌رفت. سوردلف با چنان علاقه‌ای فعالیت می‌کرد و دامنه کار او به اندازه‌ای وسیع بود که هر کس گمان می‌کرد که او همان آرمان و افکار لنین

* ز. سوردلف، مقالات و نطق‌ها، صفحه ۳۸ - ۳۷ چاپ سیاسی

واستالین است که شکل زنده بشری بخود گرفته و به عمل پرداخته است. سوردلف برای وصول به هر هدفی کوتاهترین راه را پیدامی کرد. طبق طرح لنین و استالین، سوردلف با دقت کامل وسایل سازمانی لازم برای دیشه کن کردن قوای بورژوازی مالکین بزرگ ارضی، کارمندان مرتجع و احزاب ضدانقلابی را تهیه می دید و موجبات تحکیم اساس رژیم شوروی را از هر حیث فراهم می کرد.

«ولی مادامیکه روسیه با آلمان و اطریش در جنگ بود نمی شد تصور کرد که مبانی حکومت شوروی استحکامی یافته است و برای اینکه بالاخره قدرت شوروی را بتوان مستحکم نمود می بایستی به جنگ پایان داد»^۱

حزب و حکومت شوروی تمام اقدامات لازم را برای پایان دادن به جنگ به عمل آوردند و «بکلیه ملل متخاصم و حکومت های آنها پیشنهاد کردند که برای صلح عادلانه و دموکراتیک مذاکره را شروع کنند»^۲ دولت های متخاصم پیشنهاد صلح حکومت شوروی را رد کردند. جمهوری شوروی در اثر ورشکستگی اقتصاد ملی، خستگی عمومی ناشی از جنگ و پاشیدگی جبهه ها احتیاج به استراحت و ترک مخاصمت داشت. حکومت شوروی که مجری اراده شوراهای بود مذاکره صلح با آلمان و اطریش را شروع کرد. تمام قوای ضد انقلابی داخل کشور شدیداً با امضاء معاهده صلح مخالفت می کردند دشمنان شوروی می خواستند جمهوری شوروی را که اساس آن هنوز استحکامی چندان نپذیرفته بود و قشونی از خود نداشت با ضربات امپریالیسم آلمان از پا در آورند و پیروزی های کارگران و دهاقین را به مخاطره اندازند. آنها، تروتسکی و بوخارین پیشوای «گروه کمونیستهای چپ» مبارزه سختی را بر علیه لنین شروع کردند. «لنین، استالین و سوردلف می بایستی برای بدست آوردن رأی موافق کمیته مرکزی راجع به امضای قرارداد صلح در کمیته مرکزی بر علیه تروتسکی و بوخارین و سایر تروتسکیستها به مبارزه شدیدی دست بزنند...»^۳

حتی پس از آنکه کمیته مرکزی تصمیم به امضای قرارداد صلح گرفت کمونیستهای «چپ» و تروتسکیستها به مخالفت بی شرمانه خود با لنین همچنان ادامه می دادند. تروتسکی با دسیسه های خائنانانه خود باب مذاکرات صلح را مسدود کرد و به امپریالیسم آلمان فرصت داد که به تهاجم تازه ای دست برد و به سرزمین شوروی نفوذ کند و حیات جمهوری شوروی را به مخاطره اندازد. در اثر جنبش بزرگ انقلابی که در تعقیب مداخله علنی آلمان در کشور پیدا شده

۱ و ۲ - تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) به ترتیب صفحات ۲۰۲ و

۲۰۳ چاپ فرانسه و ۲۱۷ چاپ انگلیس.

بود حکومت شوروی توانست به کمک دستجات جدید ارتش در مقابل مهاجمین آلمانی مقاومت کند و به آنها ضربات سختی وارد آورد و در نازوا و پسکف جلوی دستجات مسلح آلمانی را بگیرد و معاهده صلح را به امضاء برساند. در آن موقع هنوز معلوم نبود پایه اعمال تحریک آمیز و خائنانه تروتسکی و بوخارین و همدستان او در کجاست. بطوریکه بعد اطمینان محاکمه «بلوک دست راستی ها و تروتسکیستها» کشف شد بوخارین و گروه «کمونیست های چپ» - که بوخارین در رأس آن قرار داشت، با تروتسکی و سوسیالیست رولوسیونیست های «چپ» متفقاً بر علیه حکومت شوروی مشغول توطئه بودند. بوخارین و تروتسکی و همدستان آنها می خواستند قسر ارداد صلح برست لیتوفسک را نقض کنند و لنین و استالین و سوردلف را توقیف و به قتل برسانند و حکومت جدیدی مرکب از طرفداران بوخارین و تروتسکی و سوسیالیست رولوسیونیست های «چپ» تأسیس کنند. در موقعی که این توطئه مخفی در حال پیدایش بود «کمونیست های چپ» با پشتیبانی تروتسکی علناً برای تجزیه حزب و متلاشی کردن صفوف آن به حزب بلشویک حمله می کردند. ولی در این موقع دشوار حزب، دور لنین، استالین و سوردلف گرد آمد و از کمیته مرکزی با مسأله صلح و سایر مسائل پشتیبانی می کرد.

«کمونیست های چپ» تنها مانده و مغلوب شدند. سوردلف که بخوبی می دانست چگونگی سیاست ضد شوروی و نفاق جویی «کمونیست های چپ» را برای توده ها فاش کند در پیروزی نظریات لنین و استالین و حفظ وحدت حزب دل مهمی بازی می کرد. در ششم مارس ۱۹۱۸ هفتمین کنگره حزب افتتاح شد سوردلف بنام کمیته مرکزی گزارش مربوط به سازمان حزب را در کنگره قرائت کرد و از افزایش قابل ملاحظه ای که در عده اعضای حزب در فاصله کوتاه بین ششمین و هفتمین کنگره حاصل شده بود سخن گفت. تشکیلات حزبی در پترو گراد و مسکو و برابر و در ناهجه اورال از دو برابر هم بیشتر شده بود، سوردلف در روز دوم تشکیل کنگره با حرارت زیاد از لنین در مسأله صلح برست لیتوفسک پشتیبانی نمود. کنگره صحت نظر لنین را در خصوص صلح برست لیتوفسک تایید کرد و نظریات تروتسکی و بوخارین را رد نمود. در پایان هفتمین کنگره حزب سوردلف با حرارت فوق العاده ای تمام افراد را به اتحاد و یگانگی دعوت کرد: «من کوچکترین شکی ندارم که توده های طبقه کارگر که به حزب ما وارد می شوند از روی ایمان برای وحدت اعضای حزب خواهند کوشید. همان طوریکه کنگره هم آرزومند است، من شک ندارم که هر گونه اقدام به منظور تجزیه حزب و تولید نفاق بین اعضای آن در همان قدم اول با

شکست قطعی مواجه خواهد شد.»

بعد از ختم کنگره، سوردلف به نیژنی رفت و وضع داخلی حزب و مسأله صلح برست لیتوفسک و نتایج حاصل از هفتمین کنگره را به اطلاع پیشوایان حزبی آنجا رسانید.

سوردلف ضمن تشریح لزوم انعقاد قرارداد صلح و با توجه به خطر مداخله خارجی که جمهوری جوان شوروی را تهدید می کرد مهمترین وظیفه حزب را چنین تعیین کرده بود: «باید توده ها را برانگیخت و برای جنگ آماده نمود. در هر جا، در هر گوشه، در هر رهگذر مردم را به تشکیلات قوای جنگ دعوت کرد.» در پترزگرا، مسکو و نیژنی سوردلف برای تشریح سیاست حزب و تفسیر نظریات لنین و استالین و تامین وحدت حزب و افشای روش تجزیه طلبی و نفاق جویی کمونیست های «چپ» و تروتسکی و آماده کردن کشور برای مبارزات آینده سخنرانی می کرد. در پنجمین کنگره شوراهای که در چهارم ژوئیه ۱۹۱۸ در مسکو تشکیل شد سوسیالیست رولوسیونرهای «چپ» شدیداً بر علیه لنین و بلشویکها و صلح برست لیتوفسک به مخالفت برخاستند و از کولاکها دفاع کردند و از سیاستی که شوروی در دهات اتخاذ کرده بود انتقاد نمودند و جداً خواستار شدند که مبارزه بر علیه کولاکها قطع گردد و از ارسال دستجات خواری برای کارگران خودداری بعمل آید. سوسیالیست رولوسیونرهای «چپ» وقتی دیدند تمام پیشنهادات آنها از طرف اکثریت اعضای کنگره رد شد مصمم شدند با قتل میرباخ، سفير آلمان، کشمکش مسلح با آلمانها ایجاد کنند و همچنین در صدد برپا کردن شورشی در مسکو برآمدند.

همان طوری که بعداً طی محاکمه «بلوک دست راستها و تروتسکیستها» معلوم شد فعالیت های تحریک آمیز سوسیالیست های «چپ» کاملاً با اطلاع و رضایت بوخارین و تروتسکی بود و جزئی از نقشه کلی توطئه ضد انقلابی طرفداران بوخارین و تروتسکی و سوسیالیست رولوسیونرهای «چپ» را تشکیل می داد. ولی اقدامات سوسیالیست رولوسیونرهای «چپ» در ظرف چند ساعت درهم شکسته شد. بر حسب پیشنهاد لنین و سوردلف با عجله تمام در محله های مسکو و اطراف آن دستجات مسلحی از کمونیست ها و اعضای «جوانان کمونیست» و کارگران تشکیل گردید. واحدهای ارتش سرخ و چریک های مسلح برای جنگ آماده شدند. در سراسر شهر مأمورینی گماشته شد، در تمام کوچه ها قراولان و گشتی ها در حرکت بودند محافظین تجارخانه ها و ساختمانهای مهم و تأسیسات دولتی تقویت گردیدند دستجات جنگی سوسیالیست رولوسیونرها خلع سلاح شدند و کمیته های حزب سوسیالیست رولوسیونرهای «چپ» منحل

گردیدند. رفتار سوسیالیست رولوسیونرهای «چپ» سبب شده بود که سور دلف در همان ابتدای امر دقیقاً مواظب جریان کارها باشد و خود را برای مواجهه با هریش، آمدی آماده کند. مراقبت‌های او کنگره را از کلیه اعمال تحریک‌آمیز سوسیالیست رولوسیونرها حفظ نمود. سور دلف با سمت رئیس کمیته اجرائیه مرکزی روسیه چهار کنگره شوراها را اداره کرد (کنگره‌های سوم و چهارم و پنجم و ششم) بواسطه حسن اداره او در کنگره راجع به هر مسأله پیچیده‌ای سریعاً و صحیحاً تصمیم گرفته می‌شد. چون منشوبک‌ها و سوسیالیست رولوسیونرهای راست و «چپ» از هربهانه‌ای برای او بستر و کسیون و بهم‌زدن جلسه استفاده می‌کردند اداره امور کنگره‌های اولیه بسیار مشکل بود سور دلف بهر کسی اجازه می‌داد آزادانه عقیده خود را بیان کند ولی اظهارات خصمانه و غرض‌آلود را ناطق بعدی دقیقاً از نظر اصولی تجزیه و تحلیل می‌کرد و بطرف جواب دندان‌شکنی می‌داد. سور دلف در اجرای مقررات بسیار دقیق و سختگیر بود: بدون ملاحظه از روی ساعت دقیق نطق‌ها را می‌شمرد. وای بحال کسی که در نطق کردن کند بود، اگر اعضای کنگره با وقت اضافی موافقت نمی‌کردند دیگر می‌بایستی از رئیس انتظار اغماض داشته باشد. سور دلف در پشت میز ریاست خیلی آرام به نظر می‌آمد، تنها به حفظ نظم قناعت نمی‌کرد بلکه می‌کوشید که کنگره کارهای مفیدی انجام دهد. به هیچ ناطقی اجازه نمی‌داد که از موضوع خارج شود. سور دلف معانی بسیار دقیق اظهارات ناطقین را درک می‌کرد و هر جا که لازم بود بیانات آنها را اصلاح می‌نمود و این موضوع اهمیت زیادی داشت. وقتی مخالف در مانده‌ای در جستجوی راه بهتری برای بیان افکار خود به این دروآن در می‌زد، سور دلف پیش از او فرمولی که مورد پسند اعضای کنگره واقع بود پیدامی‌کرد. سور دلف خون‌سردی خود را حتی در مقابل حوادث غیر مترقبه و در واقع بحران‌آمیز از دست نمی‌داد.

آکادمیسین یا روسلافسکی یکی از این گونه موقع را شرح می‌دهد: «من دو جلسه از جلساتی که دارای اهمیت تاریخی هستند بخاطر دارم یکی از آنها در ۱۹۱۸ در «طالارستونها»ی عمارت اتحادیه‌ها تشکیل شده بود - در حین جلسه ناگهان کف چوبی تالار، نزدیک ستونی که در پشت جایگاه ریاست واقع بود، در اثر بی‌مبالاتی و انداختن چوب کبریت و یا به علت دیگر آتش گرفته بود. سور دلف ریاست این جلسه را به عهده داشت. او را از قضیه مطلع کردیم، می‌بایستی حریق را طوری خاموش کرد که در امور جلسه اختلالی ایجاد نشود پس از اخذ دستورات لازم بسرعت وی سرو صدای آتش را خاموش کردیم بقسمی که به استثناء چند نفر کسی متوجه حادثه نشد. اما سور دلف مثل اینکه

اصلاً هیچ اتفاقی نیفتاده است به اداره جلسه هم چنان مشغول بود. «مورد دیگر - من در عمارت «تاتر بزرگ» بودم برای اخذ تصمیم راجع به مسأله صلح برست لیتوفسک کنگره شوراها در آنجا تشکیل شده بود خبر دادند که کنت میرباخ بدست بنیومگین، سوسیالیست رولوسیونر «چپ» به قتل رسیده است و سوسیالیست رولوسیونرهای «چپ» در مسکو و سایر شهرها شورش به پا کرده اند. در موقعی که مأمورین مشغول سرکوبی آنها بودند دو بمب در دالان «تاتر بزرگ» منفجر شد. عده ای از حاضرین با وحشت تمام بطرف در خروج هجوم بردند و عده ای دیگر بر صندلی های خود مخفی شدند بدون این که اساساً در صدد تحقیق در اطراف حادثه برآیند. معذالک سوردلف رئیس جلسه، خون سردی خود را کاملاً حفظ کرده بود پس از این که از موضوع مطلع شد با صدائی که به صدای فولاد شباهت داشت و حقیقتاً هم صدای او همان خواص و تأثیر فولاد را دارا بود - جلسه را آرام کرد، کسانی را که ترسیده بودند سرزنش نمود و مثل آنکه هیچ اتفاقی نیفتاده باشد به اداره امور جلسه ادامه داد...»

در پنجمین کنگره شوراها اولین قانون اساسی جمهوری متحده روسیه شوروی سوسیالیستی، که به وسیله لنین و استالین و سوردلف نوشته شده است و اولین قانون اساسی شوروی است به تصویب رسید. جریان تهیه قانون اساسی، اتحاد بی نظیر و توافق فکری لنین و استالین و سوردلف و تفاهم کامل و وحدت عقیده آنها را بطور وضوح نشان می دهد. در آوریل ۱۹۱۸ کمیته اجرائیه مرکزی روسیه کمیونی را مأمور تهیه قانون اساسی کرد. سوردلف در رأس این کمیسیون قرار داشت.

استالین طرح «نظریات کلی قانون اساسی جمهوری متحده روسیه شوروی سوسیالیستی» را تنظیم کرد که مورد تصویب کمیسیون واقع شد. در ۱۹ مه کمیسیون کمیته مرکزی تحت ریاست لنین تشکیل گردید و در اطراف طرحی که به وسیله کمیسیون کمیته اجرائیه مرکزی روسیه تهیه شده بود به مطالعه و شور پرداخت. يك طرح مسدادی نقشه حکومت شوروی که سوردلف ترسیم کرده بود که در موقع مباحثات پرهیجان در کمیسیون راهنمای او باشد محفوظ مانده است. سوسیالیست رولوسیونرهای «چپ» که در کمیسیون شرکت داشتند با توسل به عبارات انقلابی سعی می کردند صحت نظریه خودشان را راجع به استقلال محلی و تجزیه ارگانهای حکومت شوروی ثابت کنند تا آنجائی که پیشنهاد کردند که باید شوراهاى ناحیه ای کمیسیره ای محلی تشکیل گردد و احکام کمیته اجرائیه مرکزی و شورای کمیسیره ای محلی به رسمیت شناخته نشود. یکی از اعضای کمیسیون راجع به طرز کار سوردلف

چنین می گوید :

«سوردلف که عادت داشت در وقت خود و دیگران صرفه جویی کند مثل دستگاه دقیق ساعتی که سالها بوسیله انقلاب کوه شده باشد مرتباً پس از پایان رسانیدن يك موضوع وارد موضوع دیگری می شد و در همان لحظه اول شروع جلسه همه را دقیقاً و سریعاً به مطالعه در اطراف مسائلی که در آن روز می بایستی مورد بحث قرار گیرد وامی داشت چیزهای زاید و مزاحم را بدور می انداخت. این کمیسیون که از اعضاء و عناصر ناموزون تشکیل یافته بود در دست او سریعاً به يك واحد متجانس که به قسمت های هم آهنگ مجزی تقسیم شده باشد در می آمد.» با تصویب قانون اساسی برای اولین بار نتایج تجربیات ثمر بخش توده ها در ساختمان شوروی نشان داده شد. ضد انقلابیون داخلی کشور با کلیه وسائل می کوشیدند که پیشرفت پیروزمندان حکومت شوروی را متوقف سازند لذا به قتل پیشوایان شوروی پرداختند. در بیستم ژوئن ۱۹۱۸ ولودارسکی خطیب پر شور انقلاب را مقتول ساختند و در سی ام اوت اوریتسکی رئیس کمیسیون فوق العاده محلی (چکا) را در پتروگراد به قتل رساندند. در مسکو لنین را زخمی کردند. این خبر تمام کارگران کشور را متأثر و منقلب کرد. در همان روز سوردلف در تئقیب سوء قصد خیانتکارانه ای که نسبت به لنین صورت گرفته بود بیانیه ای صادر نمود و طی عباراتی موجز کینه مفرط طبقه کارگر را نسبت به دشمنان پرولتاریا و آمادگی توده ها را برای مبارزه قطعی یا بقول خود سوردلف برای مبارزه «بمنظور قلع و قمع» تأیید نمود. سوردلف چنین می نویسد: «طبقه کارگر با تمرکز بیشتر قوای خود و بوسیله ترور دستجمعی و بی رحمانه کینه دشمنان انقلاب سوء قصدهایی که نسبت به پیشوایانش صورت می گیرد پاسخ خواهد داد»^۱

در روزهای اول زخمی شدن لنین سوردلف به خانه نمی رفت و جز برای حضور در جلسات کارگران اطاق کار خود را ترک نمی کرد و در همانجا شب و روز بکارهای زیاد و کمر شکن حزبی رسیدگی می نمود و در امور دولت کوچکترین وقفه ای را جایز نمی شمرد. ندرتاً بین مکالمه های تلفنی مختصری استراحت می کرد. البته همه کارهای سوردلف را در این جا ممکن نیست نام برد. مخصوصاً در دوره ای که تازه بین حزب و شوراهای و بین شوراهای مرکزی و شوراهای ولایتی رابطه برقرار شده بود و دستگاه شوراهای تازه جانشین ماشین خرد شده دولت تزاری شده بود داشت قوا را گرفت سوردلف

در مقام ریاست کمیته اجرائیه مرکزی روسیه می بایستی مسائل تازه و پیچیده‌ای را که برای کشور اهمیت فوق العاده داشت حل کند و ضمناً قسمتی از دقت خود را بامور کم اهمیت تر تخصیص دهد. در بسادداشت‌های بعضی از اعضای حزب بلشویک شرح داده شده است که آنها برای مسائل مختلفه به سوردلف مراجعه می کردند و سوردلف همیشه با کمال مهربانی به سئوالات آنها پاسخ می داد و به احساسات و نظریات آنها احترام می گذاشت.

سوردلف با اشتیاق سوزان انقلابی و وظایف خود را انجام می داد گرچه در اثر شدت کاری که فوق طاقت بشری بود فرسوده و خسته شده بود معذالک زنده دلی و نشاط خود را از دست نمی داد نمی توان دقیقاً گفت چه وقت استراحت می کرد شبها خیلی دیر حتی گاهی در اواسط شب به منزل بر می گشت ولی معذالک هنوز کارهایش تمام نشده بود. وقتی به خانه می آمد کیفش پر بود از کاغذهایی که می بایست در منزل به آنها رسیدگی کند. «کار امروز را نباید به فردا گذاشت تصمیم مربوط به هر کاری باید در همان روز گرفته شود». این قاعده‌ای بود که سوردلف مادام العمر به آن وفادار بود. سوردلف تا اطمینان حاصل نمی کرد که همه کارهایش انجام شده و چیزی عقب افتاده ندارد و تا در دفترچه خود نقشه کار روز بعد را یادداشت نمی کرد از پشت میز خود بر نمی خاست. در این ماهها جریان حوادث سرعت گنج کتنده‌ای داشت. مثل اینکه زمان در حال پرواز است. البته ممکن نبود در عقب زمان متوقف ماند بنا بر این لازم بود فردا را پیش بینی کرد و راه حل مسائلی را که ممکن نبود روزهای بعد پیش آید با دقت پیدا کرد.

هرگز اتفاق نیفتاده است که در انجام کارهای کمیته مرکزی تأخیری روی دهد سوردلف وسائل سریع انجام کار را کاملاً تأمین می کرد. لنین بعدها راجع به سوردلف چنین می گفت:

«برای تمام کسانی که با رفیق سوردلف کار می کردند کاملاً محسوس بود که استمداد خارق العاده سوردلف در فن سازمان است که چیزی را که ما حقاً به آن افتخار می کردیم، بوجود آورده و برای ما امکان کار منظم، مناسب و مقبول را که شایسته توده‌های متشکل کارگراست، کاری که بدون آن ممکن نبود هیچگونه موفقیتی بدست آید، کاری که کاملاً نیازمندی‌های انقلاب را تکافو می کرد، تأمین می نموده است»^۱ سوردلف برای اعمال دقیق سیاست حزبی در مسأله روستائی دقت و کوشش زیادی مصروف می داشت و با جسدیتی

خستگی ناپذیر برای تقویت شوراهای دهات و برای اتحاد دهاقین بی چیز و جلب پشتیبانی دهاقین متوسط نسبت به مقاصد حکومت شوروی، مبارزه می کرد. سوردلف در سازمان تربیت زنان کارگروهان و جنبش اتحادیه ای کارگران و تشکیلات جوانان کمونیست که به نازگی تأسیس شده بود همکاری مؤثری داشت.

سوردلف کلیه کارهای مقدماتی مربوط به تشکیل کنگره نوامبر ۱۹۱۸ زنان و امور اولین جلسه فراکسیون بلشویک کنگره را اداره کرد و در تنظیم صورت اعضای هیئت رئیسه و تهیه موضوعاتی که می بایستی در دستور جلسه گذاشته شود کمک نمود و کنگره را به نام کمیته مرکزی افتتاح کرد. سوردلف برای تهیه کادر (افراد تعلیم دیده) کوشش زیادی صرف می کرد، دانشگاه کمونیست یعنی آموزشگاه عالی که کادرهای حزبی و کارمندان لازم برای اداره امور تأسیسات مختلفه شوروی را تربیت می کرد و بعدها به اسم او نامیده شده تأسیس کرد. سوردلف اولین برنامه این دانشگاه و مواد درسی آنرا تهیه و تنظیم کرد. خودش در آنجا تدریس می کرد و در تهیه و تربیت یکدسته معلمین برای تدریس دائمی دانشگاه شرکت داشت.

یکی از مختصات سازمان شوروی این است که با تسوده های ملت بوسیله رشته های ناگستنی مربوط است. سوردلف همیشه اهمیت این منبع قدرت حکومت شوروی را متذکر می شد:

«ما همه بخوبی می دانیم که فقط بواسطه وجود پیوندهای محکم و صمیمانه ما با توده های وسیع کارگروه دهاقین است که ما می توانیم تمام تصمیماتی را که اتخاذ می کنیم به موقع اجرا درآوریم، فقط تا حدودی که ما بتوانیم از میان توده عده کافی کارگرفعال و هوشیار که در زندگی بتوانند مقاصد پیش بینی شده را اجرا کنند انتخاب کنیم و کادرهایی از این گونه رفقا در اختیار خود داشته باشیم می توانیم بگوئیم که پیروزی تأمین شده است.»

سوردلف قصد داشت برای اداره امور کشور کادرهای کارگران فهمیده و تعلیم یافته بوجود آورد ولی اجرای این منظور وقت زیادی لازم داشت. سوردلف می دانست که مردم خودشان این کادرها را در جریان ساختمان رژیم شوروی بوجود خواهند آورد و همانطوریکه لنین بر سر آرا مگاه سوردلف اظهار کرده است این مسأله در جریان توسعه و تکامل حکومت شوروی حل شد: «انقلاب، طبقات بی شماری از کارگران و دهاقین بوجود خواهد آورد که معرفت عملی زندگانی و هنر سازمانی را - اگر فردی نباشد لاقلاً بطور جمعی - دارا باشند چیزی که بدون آن میلیونها نفر از قشون کارگری نمی توانند

سوردلف و دفاع از کشور

قسمت مهمی از کوشش‌های سوردلف صرف سازمان دفاع کشور شده است. نام او برای همیشه با تاریخ پیدایش قشون دلاور سرخ بطرزی جدائی ناپذیر توأم می‌باشد. حزب لنین و استالین در همان روزهای اول پیدایش خود وسائل قیام مسلحانه بر علیه تزار ایسم را تهیه می‌دید و برای این منظور به تشکیل قوای جنگجوی پرولتاریای پرداخت. با وجود سختگیری‌های وحشیانه حکومت تزاری، بلشویکها که حبس و اعدام را به چیزی نمی‌شمردند و اعضاء حزب و کارگران غیر حزبی که نسبت به مقاصد انقلاب وفادار بودند، فنون قیام مسلحانه را در تشکیلات جنگی فرامی‌گرفتند. در این سازمانهای جنگی است که استعداد و هنر سروان قشون سرخ و روشیلوف ظاهر شده است و سردار نظامی ارتش سرخ فروزیه نیز حرفه نظامی خود را در همین سازمانها شروع کرد. سوردلف، کی‌روف کوی بیچف و عده زیادی از پیشوایان حزبی و سازمان دهندگان قشون سرخ در تشکیلات جنگی همکاری داشتند. سوردلف در بهار و تابستان سال ۱۹۰۵ بعد از سومین کنگره حزب به سازمان‌های سواحل ولگا سرکشی کرد و در اطراف تدارکات قیام مسلحانه با پشت‌کار زیادی به تبلیغ پرداخت و در اوایل دستجات کارگران جنگجو را تشکیل داد و نقشه قیام مسلحانه بکاترین بورگ را طرح نمود و تاکتیک جنگ در کوچه‌ها و انواع تسلیحات را مورد مطالعه قرارداد. برای پیشوای بلشویک که توده‌ها را برای مبارزه قطعی بر علیه تسلیحات بیدادگران آماده می‌کرد داشتن معلومات و اطلاعات نظامی بسیار ضروری بود. اینک این اطلاعات مورد استعمال پیدا کرد.

سوردلف، فرزند وفادار میهن، ملل روسیه شوروی را به دفاع کشور سوسیالیستی دعوت می‌کرد وی چنین می‌گفت :

«رفقا، موقعی آمده است که ما اشخاص متفنن سابق به طرفداری دفاع ملی برخاسته‌ایم و به این جهت که در شوروی قدرت در دست پرولتاریا و دهاقین بی‌چیز است وقتی که این میهن پرولتاریا و دهاقین بی‌چیز، این میهن

سوسیالیستی در معرض خطر واقع شود، هر يك از ما هر کس که باشد با تمام قوا در مقابل هر حمله‌ای - از هر جا - که متوجه میهن سوسیالیستی باشد مقاومت خواهد کرد»^۱ در پانزدهم ژوئیه ۱۹۱۸ شورای کمیسرهاى ملی فرمان تشکیل ارتش سرخ را صادر کرد. ادارات نظامی و مراکز سربازگیری تحت نظر شوراهای تأسیس شد و طبق دستور سوردلف به فعالیت دامنه داری پرداخت. وقتی که هنوز خطر هجوم آلمانها رفع نشده بود و قشون آنها که از نظر فنی کاملاً مجهز بودند بطروگراد را تهدید می کردند صدها داوطلب ارتش جدید شوروی در مقابل مهاجمین آلمانی سدی تشکیل دادند. در ظرف دو ماه ونیم بیش از صد هزار داوطلب ارتش سرخ شدند معذالك حکومت شوروی نمی توانست به قشون داوطلب اکتفا کند. می بایستی دستجات پراکنده ارتش سرخ را به قشون منظم و متعددی که اجزاء آن به وسیله انضباط آهنین به هم جوش خورده باشد تبدیل کرد و بجای خدمت داوطلب، نظام وظیفه عمومی برقرار نمود.

سوردلف می گفت: «باید قشون منظمی بوجود آورد که نه تنها متکی به اصول خدمت داوطلبانه باشد بلکه اساس آن بر تفاهم صحیح عمومی افراد، بدون استثناء که خدمت در این ارتش از وظایف اولیه مدنی آنها در مقابل حکومت شوروی که خودشان بوجود آورده اند می باشد قرار گرفته باشد»^۲ در بیست و دوم آوریل ۱۹۱۸ کمیته اجرائیه مرکزی روسیه فرمانی برای تعلیمات عمومی کلیه کارگران صادر کرد. سوردلف توجه کامل شوراهای را به سازمان قشون معطوف می داد و اگر تا آن موقع فقط قسمتهای مخصوص شوراهای در مسائل نظامی مسئولیت داشتند از آن پس تمام شورا روی هم رفته در مقابل کمیته اجرائیه مرکزی روسیه مسئول سازمان دفاعی کشور قرار داده شد. کمیته های نظامی محلی، ناحیه ای، ولایتی و ایالتی تشکیل شد. سوردلف راجع به سربازگیری اجرای کامل تصمیمات کمیته اجرائیه مرکزی روسیه را دقیقاً خواستار بود برای بازرسی حسن اجرای دستورات حکومت و دادن گزارش های منظم کمیسیون هائی به ولایات فرستاده شدند این کمیسیون ها مرکب بودند از کسانی که سوردلف آنها را شخصاً از بین اعضای کمیته اجرائیه مرکزی انتخاب می کرد.

لنین، استارین و سوردلف با کوشش خستگی ناپذیر برای تحکیم قدرت

۱ و ۲- ژ. سوردلف مقالات و نطقها صفحه ۱۱۲ چاپ سیاسی دولتی

جنگی قشون سرخ فعالیت می کردند و روحیه مبارزه جوئی سربازان را تقویت می نمودند. در روزهای سختی که دستجات مسلح گارد سفید و قوای مداخله طلبان حلقه محاصره خود را دور حکومت جمهوری جوان شوروی تنگ تر می کردند مسأله دفاع اهمیت فوق العاده کسب کرده بود در مرحله اول جنگ داخلی هیچ مسأله دفاعی را نمی توان پیدا کرد که تصمیم راجع به آن بدون شرکت مستقیم سوردلف اتخاذ شده باشد.

لنین و سوردلف در کرملین باخبار عملیات نظامی قشون سرخ در تمام جبهه ها رسیدگی می کردند در مارس ۱۹۱۸ وقتی که مهاجمین آلمانی بطرف اوکراین پیش می رفتند و روسیلف رئیس شورای لوگانسک به سوردلف چنین تلگراف کرد:

« واحدهای قشون سرخ در حال تشکیل شدن است، قشونی که آماده خواهد بود به اولین فرمان در هر محلی که دستور داده شود وارد عمل گردد من اینجا به کار ادامه خواهم داد. در محل مشغول تشکیل قشون هستیم که با آن به طرف جبهه حرکت کنیم.» قشونی که تحت فرماندهی وروشیلف قرار داشت در نبرد با مهاجمین آلمانی افتخار و شهرت زیادی بدست آورد. این قشون بطرف تساریتسین (استالینگراد کنونی) که در آنجا تحت فرماندهی استالین جنگ بسیار سختی با قوای ژنرال کراسنف، مزدور فرماندهی آلمان، در جریان بود راهی باز کرد. دفاع قهرمانانه تساریتسین یکی از صفحات پرافتخار جنگ داخلی روسیه را تشکیل می دهد. استالین و نزدیکترین رفیق مبارزه او وروشیلف، بالنین و سوردلف ارتباط دائم داشتند و وضع جبهه تساریتسین و خرابکاریهای تروتسکی و همداستانش را به آنها اطلاع می دادند و با تمام قوا می کوشیدند که برای تساریتسین کمکهایی بدست آورند. در دوم اکتبر استالین به لنین و سوردلف اطلاع داد که شورای انقلابی جنگ در ارسال مواد جنگی به جبهه جنوب تأخیر کرده است و وضع تساریتسین بیش از پیش وخیم شده است. کمی بعد استالین و وروشیلف، با خشم زیاد فرمان خرابکارانه تروتسکی را، که سعی می کرد جبهه جنوب را تجزیه کند و دفاع آن را با عدم موفقیت مواجه سازد، به اطلاع لنین و سوردلف رسانیدند. در بحرانی ترین موقع استالین بوسیله تلفن مستقیماً با سوردلف ارتباط پیدا می کند:

« استالین: من تازه وارد تساریتسین شدم تا کنون حتی يك خمپاره و يك گلوله هم به ما نرسیده است. وضع جبهه بسیار وخیم است. تصور می کنم که وقفه در ارسال مواد جنگی يك امر اتفاقی نیست بلکه دست ماهرى در

کار است که انهدام تساریتسین را به پایان برساند. کشف اینکه چه کسی ممکن است در این شکست ذینفع باشد مشکل نیست. من اعلام می‌کنم که این مسأله را بدون حل گذاشتن غیر قابل قبول است و عملی جنایت آمیز محسوب می‌شود فعلاً همین. من برای اینکه وخامت اوضاع را به اطلاع کمیته مرکزی برسانم به مسکو میروم. قزاقها در پنبج ورستی ولگا در جنوب سارپتا هستند با وجود این سیتین و طرفداران او از ارسال گلوله برای ما امتناع می‌ورزند. برفیق کارپف بگو که این وضع غیر قابل اغماض نیست منظورم از کارپف ولادیمیر ایلیچ است. من حرف دیگری ندارم. استالین».

«سوردلف: من دیروز کارپف را دیدم، یکی دو روز دیگر شروع به کار خواهد شد. الان به تمام مراکز تلفن خواهم کرد و مؤکداً خواهم خواست که بدون درنگ مهمات لازم بفرستند و راجع به علت تأخیر رسیدگی بعمل آورند و مقصودین را شدیداً به مجازات برسانند. برای تبدیل تساریتسین به نقطه مخصوص جنگی مدارک لازم را با خود بردار. امید است بزودی دیدار تازه شود. من رونوشت تلگرافهایی که مخابره کرده‌ام برایت می‌فرستم».

«استالین: من کلیه مدارک را با خود خواهم برداشت و بزودی حرکت خواهم کرد. احترامات مرا به کارپف برسان. درود بر کارپف خدا حافظ. درود بر تو خدا حافظ.»

لنین و سوردلف با نظری تحسین آمیز جریان دفاع قهرمانانه تساریتسین را تعقیب می‌کردند و برای کمک مؤثر به تساریتسین به متصدیان قسمتهای نظامی دستورات موکدی صادر می‌نمودند در اثر دخالت لنین و سوردلف سیاست خائنانه تروتسکی و همدستان آنها بکلی عقیم ماند. در پانزدهم اکتبر لنین و سوردلف امریه زیر را به شورای نظامی انقلابی صادر کردند:

«لازم است برای کمک به تساریتسین اقدامات فوری به عمل آورید. اجرای امر را گزارش دهید. سوردلف. لنین».

کمی بعد مجدداً سوردلف لزوم اقدام فوری برای رساندن مهمات را به تساریتسین تأکید کرد. مدارکی که از آن زمان در دست است نشان می‌دهد که بین استالین، وروشیلوف، لنین و سوردلف در کلیه مسائل دفاع تساریتسین تماس نزدیکی وجود داشت و همین امر در موفقیت مبارزه شجاعانه قشون سرخ در تساریتسین رل قاطعی بازی کرد. نه تنها از تساریتسین بلکه از کلیه جبهه‌ها راجع به عملیات قشون سرخ و لزوم اتخاذ تصمیمات مختلف به منظور

تأمین پیروزی قطعی تلگرافهای زیادی به سوردلف می‌رسید. سوردلف غالباً با فرماندهان نظامی ملاقات می‌کرد و دستورات لازم صادر می‌نمود و به آنها در تأمین موفقیت جبهه‌های جنگ داخلی کمک می‌کرد.

در پائیز سال ۱۹۱۸ سوردلف شخصاً به کی‌روف که برای مأموریت مهمی عازم هشترخان بود دستورات مفصلی داد. فرووزه، ارجونیکیدزه و کوی بیچف و سایر کسانی که در فتوحات درخشان ارتش سرخ سهم بسزائی داشتند با سوردلف دائماً در تماس بودند و در اداره امور مربوط به نبرد بر علیه دشمنان میهن سوسیالیستی از او کمک می‌گرفتند. سوردلف اعضای سیاسی قشون را شخصاً تعیین می‌کرد. او کلیه اعضای حزب را کاملاً می‌شناخت و قابلیت و استعداد عملی و سیاسی هر کارگر را بخوبی تشخیص می‌داد. سوردلف بهترین افراد حزبی را برای ارتش سرخ انتخاب می‌کرد. اعضای سیاسی این ارتش را قویترین، سرسخت‌ترین و مجرب‌ترین بلشویکها تشکیل می‌دادند. تا آخرین روزهای حیاتش سوردلف با کوشش خستگی‌ناپذیر برای تحکیم قدرت دفاعی کشور و تقویت قشون سرخ زحمت می‌کشید. در سال ۱۹۱۹ شب هشتمین کنگره حزب در بروجوه مبارزه بر علیه مداخله خارجی و ضد انقلابیون داخلی، موقعی که جمهوری جوان شوروی در معرض خطر بزرگی واقع بود، سوردلف در بیانیه حزبی که بدستور کمیته مرکزی انشاء کرده بود تمام کمونیستها و طرفداران انقلاب کارگری را دعوت کرد که قوای خود را برای مبارزه با مهاجمین و ضد انقلابیون بکار اندازند. سوردلف ایمان قابی خود نسبت به پیروزی قطعی کارگران را به توده‌های انقلابی تلقین می‌کرد.

مرگ در حین انجام وظیفه

سوردلف در آخرین ماههای حیاتش دائماً در حرکت بود. به لتونسی، بلوروس، پتروگراد و خارکف مسافرت کرد. سوردلف در سومین کنگره حزب کمونیست (بلشویک) و سومین کنگره شوراهای اوکرائین شرکت کرد. لازم بود که تیرگی اوضاع اوکرائین که در اثر عملیات خرابکارانه «کمونیستهای چپ» تحت رهبری خائن ماسکدار و تروتسکیست، پیتاکف پیش آمده بود، بر طرف شود. سوردلف اهالی اوکرائین را دعوت کرد صمیمانه وحدت حزبی را حفظ کنند و به آنها کمک می‌کرد که برای عضویت کمیته مرکزی جدید حزب کسانی را که پیشرفت و هماهنگی کار را بیشتر می‌توانند تأمین

کنند انتخاب نمایند. سوردلف می گفت:

«آنجا، در روسیه همه رفقا می دانند که فقط به واسطه وجود يك سازمان قوی و متحد و به واسطه نبودن دو دستگی و نفاق در حزب ما و به علت وجود هدف مشترك و اراده واحد است که ما توانستیم مدت هجده ماه، قدرت را در دست داشته و آنرا همچنان حفظ کنیم. شما باید منازعات کوچکی را که باعث از هم پاشیدگی شماست کنار بگذارید. باید به اهالی شمال که دچار گرسنگی هستند کمک کنید و به کانون انقلاب روسیه مساعدت نمائید.»^۱

در کنگره شوراهای اوکرائین، سوردلف اشتراك منافع پرولتاریای روس و اوکرائین را مؤثراً تأیید کرد:

«در تمام جبهه‌هایی که حکومت شوروی در مقابل هجوم دستجات امپریالیست جنگیده است، حزب کارگران و دهقانان روسیه و کارگران و دهاقین اوکرائین پهلوی هم بوده‌اند و خونی که مشترکاً در مبارزه مشترك ریخته شده است این دو جمهوری شوروی را بوسیله وظیفه مشترك و آرمان واحد و عالی باهم متحد کرده است.»^۲

صدای سوردلف که با حرارت زیاد، حزب و تمام ملت‌های ساکن کشور شوروی را برای مبارزه بی رحمانه بر علیه متجاوزین و خائنین منافع طبقه کارگر به وحدت و یگانگی دعوت می کرد در سراسر روسیه منعکس شد - سوردلف برای متشکل کردن صفوف پرولتاریا دائماً صمیمانه فعالیت می کرد - چنین به نظر می رسید که قوه‌ای وجود ندارد که بتواند ولو برای يك لحظه هم که باشد جلوی فعالیت این مارکسیست - لنینیست سرسخت و مجرب را بگیرد. مشغله پرهیجان سوردلف درست موقعی که فعالیت او به منت‌های شدت خود رسیده بود و برای او امکان فعالیت بیشتر نیز وجود داشت ناگهان متوقف شد. سوردلف که در اثر حبسها و تبعیدها و فعالیت‌های حزبی ضعیف شده بود نتوانست در مقابل بیماری سخت آنفولانزا مقاومت کند. سوردلف از کنگره حزب اوکرائین مراجعت کرد. بین خارکف و مسکو ترن او چندین بار ایستاد. مردم زیادی برای دیدن او آمدند. سوردلف می بایستی مسائل بی شماری را که مبارزین حزبی ولایات با او در میان می نهادند، حل کند.

در اریول در میتینگ کارگران راه آهن نطقی ایراد کرد و نمایندگان دهاقین را نزد خود پذیرفت و مثل همیشه با شدت فوق العاده‌ای کار می کرد،

۱ و ۲ - ژ. سوردلف. مقالات و نطق‌ها صفحه ۱۶۵ چاپ سیاسی دولتی

به سؤالاتی که از وی می کردند پاسخ دقیق و روشن می داد و دستورات لازم صادر می نمود. سوردلف در بین راه احساس کسالت کرد. شب هفتم مارس وارد مسکو شد ولی روز بعد با وجود کسالت کار را ترک نکرد و تمام روز را در کمیته اجرائیه مرکزی گذراند. کارهای فوری به اندازه ای زیاد بود که سوردلف نمی توانست خود را به این فکر تسلیم کند که مریض است. در آن موقع مقدمات هشتمین کنگره حزب را تهیه می دیدند نمایندگان ولایات پی هم وارد می شدند و می بایستی گزارش سازمان کمیته مرکزی را به این کنگره تقدیم کرد. شب که سوردلف به خانه برگشت دیگر کاملاً حس کرد که مریض است. سی و نه درجه تب داشت. مرض رو به چیرگی گذاشته ود. سوردلف بستری شد و دیگر از بستر بیماری برنخواست روزهای اول با وجود تب شدید - چهل درجه و بیشتر - سوردلف به هیچوجه مایل نبود که دست از کار بکشد، بوسیله تلفن بالنین صحبت می کرد حاضر نمی شد تلفن را از پهلویش بردارند، تا اینکه لنین تأیید کرد که طیب مکالمه تلفنی را برای او ممنوع کرده است. حتی در مسائل شخصی کلام لنین در سوردلف تأثیر و نفوذ فوق العاده ای داشت.

مرض با سرعت بی مانندی بجلو می راند. سوردلف گاه گاه از هوش می رفت ولی همینکه به هوش می آمد از کسانیکه دور و برش بودند راجع به امور حزبی و تدارکات کنگره سؤالات گوناگونی می کرد. چند روز قبل از فوت سوردلف، استالین بدیدن او آمد و لنین در آخرین لحظه حیات سوردلف بر بالین او بود. لنین و استالین و سوردلف را رشته های دوستی عمیق و دلبستگی متقابل بهم متصل می کرد. آنها با هم حزب بلشویک را تأسیس و کادرهای بلشویکی آنها تربیت کرده بودند. با هم پهلو به پهلو در رأس پرولتاریای انقلابی روسیه پیش می رفتند و با هم اولین دولت سوسیالیستی جهان را تشکیل داده بودند و وسائل دفاع آنها در مقابل دشمنان داخلی و خارجی فراهم نموده بودند. در شانزدهم مارس ۱۹۱۹ ساعت چهار سوردلف از جهان رخت بر بست در حالی که سن او هنوز به سی و چهار سال نمی رسید. تمام کشور از درگذشت فرزند حقیقی میهن، رفیق مبارز و همکار لنین و استالین غرق ماتم شد. سیل عظیمی از اهالی مسکو و سایر شهرها جلوی تابوت سوردلف که در «تالارستونها»ی عمارت اتحادیه ها قرار داشت در حرکت بود. مراسم تدفین جنازه در هجدهم مارس در میدان سرخ پای دیوار قصر کرمیلین بعمل آمد. در روز انجام مراسم تدفین، لنین در جلسه خصوصی کمیته اجرائیه مرکزی روسیه چنین گفت:

«مایشوای پرولتاریائی را به خاک سپردیم که بیشتر و بیشتر از هر کس برای متشکل کردن و بدست آوردن پیروزی طبقه کارگر کار کرده است. درست موقعیکه رژیم شوروی در سراسر جهان محبوبیت و شهرت فوق العاده‌ای کسب کرده است، موقعی که خبر مبارزه پرولتاریای متشکل شوروی در راه ایده آل خود با سرعت گیج کننده‌ای در جهان منتشر می‌شود ما جنه نماینده پرولتاریایی که عملاً طرز مبارزه در راه ایده آل ما را به ما نشان داد بخاک می‌سپاریم. مینیونها کارگر گفته ما را تکرار خواهند کرد: «افتخار ابدی بر رفیق سوردلف» ما بر مزارش رسماً سوگند یاد می‌کنیم که با حرارتی بیشتر برای سرنگون کردن سرمایه و رهائی کامل کارگران مبارزه خواهیم کرد.»^۱

در همین روز لنین هشتمین کنگره را افتتاح کرد. اولین نطق او در کنگره حزب راجع به سوردلف بود:

«رفقا، اولین گفتار کنگره ما باید درباره رفیق ژاکب میخائیلویچ سوردلف باشد، رفقا همانطوری که امروز عده بی‌شماری بر سر قبر سوردلف تأیید کرده بودند اگر ژاکب سوردلف برای حزب ما و برای تمام جمهوری شوروی يك سازمان دهنده اصلی محسوب می‌شود وجود او برای کنگره حزب گرانبهاتر و به آن نزدیکتر بود. ما رفیقی را از دست داده‌ایم که روزهای آخر عمر خویش را کاملاً وقف کنگره کرده بود. اینجا غیبت او در تمام مراحل کار ما محسوس خواهد بود و بخصوص کنگره غیبت او را شدیداً احساس خواهد کرد. رفقا، پیشنهاد می‌کنم به افتخار یادبود او از جابر خیزیم»
(همه بر می‌خیزند)^۲

استالین در مقاله خود تحت عنوان «ژ. م. سوردلف» وصف کاملی از سوردلف بدست می‌دهد:
«افراد و پیشوایانی از طبقه کارگر وجود دارند که از آنها درجراید

۱- آثار لنین جلد ۲۴ صفحه ۸۴ چاپ روسی.
۲- آثار لنین جلد ۲۴ صفحه ۱۱۳ چاپ روسی.

چندان سخنی به میان نمی آید شاید به این جهت که آنها خودشان همینطور مایلند ولی معذالك همین اشخاص شیره های حیاتی و پیشوایان حقیقی جنبش انقلابی محسوب می شوند. سوردلف یکی از اینگونه پیشوایان بود. سوردلف تا مقر استخوان، ذاتاً، عادتاً، بنا بر تربیت انقلابی و فعالیت خستگی ناپذیر خود به تمام معنی يك سازمان دهنده بود. وقتی که حکومت در دست پرولتاریا است معنی پیشوا بودن و سازمان دهنده بودن چیست؟ معنی آن این نیست که شخص همکارانی انتخاب کند و دستگاه اداری بوجود آورد و بوسیله آن دستوراتی صادر نماید. در وضعی که ما قرار داریم پیشوا بودن یعنی قبل از هر چیز کارگران خود را شناختن، مراتب لیاقت آنها را تشخیص دادن، محسنات و معایب آنها را درک کردن، طرز گفتگوی با آنها را دانستن و سپس دانستن هر کس، چه کاری را در خود است بقسمی که:

۱- هر کارگر بر حسب لیاقت شخصی حداکثر فایده را به انقلاب عاید دارد.

۲- هر کارگر حس کند کاری که به او رجوع شده کاملاً مناسب اوست.

۳- این طرز تقسیم کار نه فقط منتهی به ایجاد وقفه در کارها نشود بلکه رویهم رفته هم آهنگی و وحدت و پیشرفت عمومی کار را تأمین کند.

۴- جهت کار سازمان داده شده آماده و تحقیق ایده سیاسی که برای آن چنین کاری بعمل آمده است باشد.

سوردلف برای حزب ما و دولت ما يك چنین پیشوای سازمان دهنده بود. دوره بین ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ مرحله تغییر و تحول عمده حزب ما و کشور ما محسوب می شود. در این دوره حزب ما برای اولین بار نیروی اداره کننده حکومت شد و برای اولین بار در تاریخ بشریت قدرت جدید، قدرت شوراها، قدرت کارگران و دهاقین بوجود آمد. حزبی را که تا آن موقع نهانی بود در مسیر تازه رهبری کردن، شالوده سازمانی دولت جدید کارگری را ریختن، شکل های سازمانی روابط متقابل حزب و شوراها را یافتن، اداره حزب و توسعه معمولی شوراها را تأمین کردن - این است پیچیده ترین مسأله سازمانی که حزب ما با آن مواجه بود. کسی را در حزب نمی توان یافت که انکار کند که ژاکب سوردلف اگر اولین کس نباشد یکی از اولین کسانی بود که با هوشمندی و عزم راسخ مسأله سازمانی مربوط به ساختمان روسیه نو را حل کرد.

۵. سوردلف و کار او در حزب ما يك چیز اتفاقی نیست. ایدئولوگها

و عمال بورژوازی خیلی میل دارند حملات کهنه خود را تکرار کنند و اینها را بکشند و بنا کردن عاجز بوده و فقط می توانند تکرار کنند، تکرار نمایند. ژ. م. سوردلف و کارش بطلان این ادعا را ثابت کرد. حزبی که بنا کنندگان عالیقدری چون سوردلف بوجود می آورد می تواند با سر بلندی اعلام دارد که همانطوری که کهنه را مهدم می کند می تواند نو را بسازد. ۱۴

حزب و تمام ملت شوروی صادقانه خاطره رفیق سوردلف، انقلابی عالی مقام طبقه کارگر، فرزند فداکار میهن، همکار لنین و استالین را برای همیشه در قلب خود نگاه می دارد.

ریبرالچو
برادر، زندگی زیباست

نوشته ناظم حکمت مترجم ایرج نوبخت

در مقدمه کتاب می خوانیم

این منصفانه ترین بیوگرافی است که درباره «ناظم حکمت»
نوشته شده است.

.....
«ناظم» در ایران بیشتر بعنوان يك شاعر خلقی شناخته
شده است تا يك نویسنده درحالی که در داستان نویسی نیز چون
شعرچیره دست است که از نمونه های آن، همین رمان برادر (زندگی
زیباست می باشد. این رمان آخرین اثر ناظم حکمت است که تقریباً
یکسال قبل از مرگش نوشته شده است. این کتاب در شوروی به اسم
«مانتیکا» و در فرانسه با نام «مانتیکها» ترجمه و منتشر شده که
محبوبیتی بی نظیر کسب کرد.

.....
این رمان بازگوکننده غمگناهی ترین ماجراهای «ناظم»
در شوروی و ترکیه و نیز دربرگیرنده جالبترین ماجراهای
مبارزاتی اوست.

.....
ایرج نوبخت

«افراد و پیشوایانی از طمقۀ کارگر وجود دارند
که از آنها در جراید تجدان سخنی بهمان نتایج
شاید به این جهت که آنها خودشان همسپور ما بلند
ولی معذک همین اشخاص سره‌های حمانی و
پشویان حقیقی انقلابی محسوب می‌شوند. سوز دلف
یکی از این گونه پیشوایان بود.»

ایمان

دیجیتال کننده : نینا پویان



۶۰ ریال